بسلطان عشق فرمان روای آسمان و زمین کتاب

اخبار حالات کارزار [illegible]

تاریخ تحفه احباب

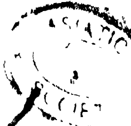
تالیف مرد میدان سخن فارس مضمار این فن معنی آرائی و تعلیم منشی عبدالکریم

۱۱۹

[illegible]

فهرست تاریخ پنجاب تحفهٔ احباب

باتمام رسید





بسم الله الرحمن الرحیم

حملهٔ اول از تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جل عن الشبیه والنظیر و تعالی عن النصیر والوزیر و من شانه تؤتی الملک
لمن تشاء و تنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغه
و لا یصل فکر بکنه قدرته الکامله والصلوة والسلام علی سیدنا
[illegible]ین و خیر الخلائق اجمعین و علی اله و اصحابه الاتقیاء
الابرار والسادة الامجاد الاخیار و بعد بر شائقین اخبار و آثار و طالبین تواریخ
و سوانح اعصار [illegible] وقایع و محاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشیه [illegible] وقوع [illegible] هندوستان [illegible] شهرها که از شوکت و صولت
سپاه انگریزی [illegible] و اگاه [illegible] قوت دولت و حکمت [illegible]
قلعه کوه قاف را چون کاه از بیخ و بن برمیکنند و در بحر محیط مراکب را بی آتش میرانند لهذا
و قول عوام کالانعام را شنیده و بران وثوق و اعتماد کرده غلبهٔ سکهان بر افواج انگریزی بیان
می نمودند و حالانکه [illegible] اخبار دهلی و اگره که از روی اخبار انگریزی و چیتهی های افسران فوج
می نوشتند بر عکس آن معلوم میشد و اکثر احباب [illegible] از راقم آثم محمد [illegible]

وجویای حال این جنگ میشدند درین حال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن مردم

و دیگر احوال بعضی چند بار امی طلبید و نیز از زبان صاحبان عالیشان می شنید و بر بعضی

ملاحظه اخبارات خالصه محاربات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا به قدر [illegible] خود هر خبر را

تحقیق نمود و باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع و

مرغوب است لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نمود و غرض ازین نوشتن دران وقت

این بود تا مردم مذکور را از خواندن موسوم به حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی

بشود و مردم که علاوه بر مظفر گراست و شکست و هزیمت لیست و این نقشه مشتمل است بر دو

حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلیش و حمله دوم در محاربات

سرکار مذکور با دیوان مولراج مقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران [illegible]

لودر دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این

نسخه به **تاریخ پنجاب تحفة للاحباب** موسوم گشت احیاناً اگر درین [illegible]

عبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والا همم عیب پوشی عذر نیوش بنده را

معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هردو میدارد و انسان مرکب از خطا و

نسیان است و هو الموفق للصواب **در بیان اصل سکهان طریق و مذهب**

ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شده چون

که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته

بعضی مرید و بعضی چیله او شدند و کسانیکه چیله او شده بودند شغل او دنیا را ترک کرده

بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گروه

که چیله او شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین بکسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار

کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح

نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هردو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجود است سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف است گرنث را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلا و مذهب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر مقتدران
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کرّاه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند کرّاه عبارت
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کرّاه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران را از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزادهٔ
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
[illegible] شلوار ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری در آن میگنجد و ازاربند مثل دو رشتهٔ ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عجیب است
که از اندرون مجوف باشد و همچنین دستار را در زبان ایشان کهنگ گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار حلقهای آهنی می پیچند و بر دوال حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
برای حریف را نیز زنند و تمامی سکهان موی تن را از سر تا پا نمی ترشند و همه با درشتی مزاج ظلم
دوستند و هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند فوج خالصه عبارت از آن گروه از کل سپاه و افسران از فرقهٔ سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقهٔ دیگر نیست یعنی خالص از آمیزش
غیر است و فوجیکه درین غیر فرقهٔ سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و پس [illegible]
و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیراکه همقوم و محل اعتماد او بودند و در مابه‌شان [illegible]
فوج آئینی بسیار مینمود گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد او برخلاف
روبه و طریق نانک بود و دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مریدان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت می‌کرد و چندبار فوج پادشاهی که برای گرفتار
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار کرده
زنده در قفس آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر روز
یک عضو او را می‌بریدند تا اینکه او را تکه کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
بکشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهر که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشان را می‌کشت و زنان حامله را شکم [illegible]
مقتول شدن او مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید ورزیدند و علی الصباح در معبدگاه
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعایی کنند و بزبان خود میگویند واگرو دی فتح و سلی داهی
یعنی فتح تابعین گرو گوبند که عین فتح گرو است باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین درانیان فرقهٔ سکه بر تمام ملک پنجاب و
اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و مردم
بهانه جسته مال و اسباب را غارت کرده نفوس ایشان را قتل مینمودند و مساجد پادشاهی [illegible]
خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان بآواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بیرون شهر امرتسر که آنرا انبه‌سر گویند و آن معابد و تجارتست قلعهٔ محکم احداث نمود

بنام گرو گوبند مذکور نام آن گوبند گره نهادند رنجیت سنگه ترکات و تمامی خزانه خود را در همین قلعه
می نهاد در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتقدان فرقه سکهان در امرتسر
میماندند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود که سردار مذکور آن را دار الملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر بریاست لاهور می کنند و آنچه بزبان عوام و مردم بازاری
بود که در قلعه گوبند گره کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع است بالکل دروغ برآمده چه اگر بقدر
یک دو کرور روپیه هم در آنجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را در ادای پنجاه لک روپیه نقد منجمله
یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد دقتی و دشواری رو نمیداد
و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند در بیان حال

مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان مخفی مباد

که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران او و پیروی کردن
بر آئین مروجه و بر اتفاق باهمدیگر و هم بر پاسداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایای آنجاست و هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس و یا بجهت ضعف او
[illegible] برانه انواع مفاسد و بی انتظامیها در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک
و دولت میگردد و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی و تمامی فوج
و افسران ملازم خود را مطیع و منقاد میداشت احدی را از فوج خالصه آئین و سرداران ایشان را
طاقت و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت
عهدنامه که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود
بمراتب تبه می نمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مدام رسم مراسلات
و مهادات از طرفین جاری ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران او و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت میکرد که بعد من ابقای

ابقای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیمابین دو سرکار
را مرام مثل سن ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینهٔ مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده و وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می‌شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین را
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنک بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب بملاقات یکدگر مسرت اندوز شده بود مگر افسوس که همچو رئیس
دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش پنجاه و هفت سال
بود و تا سی و نه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند حکومت و فرمانفرمائی
ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که ازین ریاست متمتع شود از
مسندنشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک عدم گردید
طرفه بداقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر کهرک سنگه متوفا که
جوان نوخواسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعتاً ازین جهان [illegible]
درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت بشهر کرد
و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان چقلپش و ازدحام درمیان
آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه بآهستگی تمام میرفت و در همچنین حال مردم
توپخانه برای رسم تهنیت و سلامی بموجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب توپ را که از
پیشتر قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضای قدر بصدمهٔ صدای توپها یک
سنگی آن دروازه بروی بیفتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس که آن
نونهال نو که هنوز از شجر زندگانی بر نخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بیفتاد رنجیت سنگه
جدش بمشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاهور را

خوبی خواهد کرد لهذا اورا ولیعهد کرده بود و کهرک سنکه که بظاهر و بنام مسندنشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنکه شده بود مگر خود را نایب و پشتیبان چنین فرزند لایق و دانشمند
انگاشته بصلاح و صوابدید او انتظام امور ریاست میکرد بالجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود راه سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنکه در حق همین نونهال سنکه میگفتند که این پسر سکندر
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ برآمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
بتقدیر است کسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنکه و کنور نونهال سنکه
قسمیکه مذکور شد شیر سنکه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنکه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنکه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک لاهور و والی خود شدند همراه مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنکه افواج انگریزی دفعه اخیر
[illegible] پالک بهادر در میان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از انجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی همراه و همگاه شان که در قندهار و
جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمت و جنرل ناٹ نیز در
عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا معین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذبوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از همرسانی دیگر مایحتاج سفر قرار واقعی بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنکه لوازم دوستی و اتحاد فیمابین هر دو سرکار بیش از پیش مقدم میداشت
و هم در تنظیم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعة نکبت و ادبار بر فوج سکهان مستولی شد
و مشیت ایزدی خواست که ایشان را بکیفر اعمال و ظلم و تعدی که بر بندگان خدا [illegible]

علی الخصوص بر رعایای بیچاره مسلمانان کرده بودند بنا بران بعض فوج سکه که در
شهر لاهور بود باغوا و تحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مدام
شیر سنگه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران از کشتند و قیامتی بر پا ساختند
از زبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه فاحش
و مرد عیاش بود دولت بسیار بمرادان زنان فاحشه و مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنگه برادر راجه گلاب سنگه که خیرخواه آنخاندان و از عهد رنجیت سنگه بعهده وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت مهاراجه رنجیت سنگه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف میسازید و خزینه را
خالی میکنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگوی که این قسم بود
شیر سنگه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت بدهیان سنگه گفت و نهد بود دهیان سنگه
آنوقت خاموش ماند مگر کینه آن در دل داشت تا اینکه شیر سنگه افسری را بجرم سنگین
و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای وزیر کور
نمکی بغاوت ورزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد [illegible]
بود باشاره دهیان سنگه درین امر باجود سعی ساخت تا اینکه اینهمه بر قتل او مهیا و آماده گشته
منتظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قواعد
فوج در میدان قواعد گاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگچه را که پر از گلوله بود از جانب پشت شیر سنگه
سر کرد چنانچه او بهمین یک ضرب تفنگچه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود ببهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بقلعه بردند و مانند گوسفند آن بچه بی گناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنگه حال ورغلانیدن دهیان سنگه را مردم طرفدار شیر سنگه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنگه را مع راجه هیرا سنگه

پسرش وادم سنگه برادرزاده‌اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بضرب‌های شمشیر
پرزه پرزه کردند و در آن روز فیمابین سرداران طرفدار ریس و جانب داران فریق
بسیار کشت و خون وقوع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم ماند
و درین هوا کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کارآزموده از مدکاران وزیر پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته کردیدند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در امرتسر
داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که پتا سنگه نام دارد زنده ماند
کمر اولاد ندارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در فکر آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکمرانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه هست بر ریاست لاهور
معین ساختند مادرش را بظاهر مختار ساختند و انچه از زر و اسباب میخواستند بحکومت جبر و ذور
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه در ماهه بزور مقرر
کنانیدند و از رانی میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد از آن سرکار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند و کسی از
سرداران نگذاشتند که ایشان را فهمایش دیا به و رازسه بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقیمانده که در دربار لاهور حاضر میماندند بجبر و بیعت
و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میکشود او را از
جان میکشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود قتل کردند
و ترد و بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون میدان را از عیار
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در امور مداخلت کردن نمیتواند سرکشی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانست چنان بخاطر شان گذشت که حالا آنطرف دریای ستلج عبور کرده در

در ملکهای آنطرف تاراج و غارتگری نمایند

در بیان شروع فساد سکهان این طرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع محاربات فیمابین

چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب بیست و یکهزار
سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواستند از راه خود
گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران را طوعاً و کرهاً همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر سال
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین
ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه و بدون
پاس و لحاظ ملک غیر عبور کرده اند بدین طرف اولیای انگریزی که غافل از اراده و حرکت
ایشان بودند صرف بر دریافت حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی افسران سپاه
خود ها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی ریاست آنجا اندیدند و دوراندیشی و مآل بینی که از
لوازم ملکداری و کشورستانی است خواستند که بطرف دریای ستلج در عمل خود در چند مقام
و معابر که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان است فوج خود را مامور
و معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سر و سردار و مانند شتر بی مهار
اگر قصد آمدن بدین طرف نمایند و در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد
و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل فرمانفرمای ملک هندوستان بالنفس نفیس خود مع
سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر وارد کمپ لدهیانه و فیروزپور شدند
و هنوز در تجویز بودند که چه قدر فوج در فلان مقام و چه قدر در فلان معبر مامور و معین باید کرد و علاوه هم
و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین نبود که سکهان خلاف عهد که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور
از عهد مهاراجه رنجیت سنگه منعقد است در ملک ما آمده مصدر فتنه و فساد بلا سبب خواهند شد بنا بران توپهای کلان و دیگر
[illegible] نمیدند و بجز فوج متعینه چهاونی لدهیانه و فیروزپور و فوج قلیل که در اردوی لارد
صاحب باشد در آنوقت افواج دیگر در آنجا موجود بود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعین تهانهای [illegible]

دو دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این ورود
سکهان در عمل انگریزی با بهای رانی صاحبه مادر دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشاره او
گلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چه او از مقام جمون فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران برخود غلط بر گفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا باشاره گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان میماندند بنابران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار را که کشتن و استیصال بیخ
و بنیاد شان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان
نداشت الغرض قلع و قمع این گروه بهیچگونه شده عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو بیکسان نظر بر آل کار و دوراندیشی قبل از آنکه چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه کارشان آید ریاست خاندان
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانی صاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و او تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمون قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعده های دروغ ابله فریب از جمون بفوج سکهان و سرداران
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود در لاهور رسیده و سرگرم کمک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شدند و بقصد و جمون
الی رسش نمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند مار سرکوفته شده اند و زور طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه مهارا
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار
انگریزی هم بقصد لاهور خواهد کرد و بصورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب نگاشته
بصلاح استعجال در لاهور بحضور رانی صاحبه رسید و بعد نمایش یکی مراتب و پس از شکست چهارم
سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران در معسکر
لارڈ صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف رانی صاحبه حاضر گشته بعد
تقدیم مراتب اعتذار و استعفا و اظهار بیقصوری خویش پیغام صلح رسانید الغرض بعرض و گزارش او صلح فیمابین
هر دو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت نیامدی و واسطه اصلاح نمیشدی فوج انگریزی یکسر بلامانع
و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و ریاست خاندان مهاراجه رنجیت سنگه نماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر سنه ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعه اول با
جمعیت بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دو در تر میرسید عبور ستلج نمود و مورچها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشت صد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند و درین
جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی شان بکار آمد
زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن درمیان فوج انگریزی رسیده
نقصان سپاه می نمود و فوج انگریزی را وجوه قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پلٹن ملمیباشند با خود
میداشت و گولهای آن تا بفوج سکهان نمیرسید گفته عجب بمشاهده اینحال که مردم از سپاه ما
از گوله بازی توپهای کلان مخالف بسیار ضایع میشوند حکم یورش و حمله کرد بمجرد حکم کردن
موافق قاعده مستمره یورش که درمیان شان معمول است فوج انگریزی یکبارگی حمله
کرده [illegible] شجاعت با وجود کشته شدن اکثر ملکهای متواتر حریف تاخت کرده و
قریب مورچهای سکهان و برزد توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را چنان زیر تلک

بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی [illegible]

آشکار کردند که سکهان با وجود کثرت اسباب نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار سکه
بسبب جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آن چنان سراسیمه و بیحواس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین جنگ و حمله اکثر افسران
انگریزی خورد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جرنیلان گورهای ولایتی و سوار پیادهای هندوستانی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب مقابله سپاهان
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و
حرب حسب دلخواه داشتند کارنمایان بعمل آمده دیا من عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته
و پایداری نموده دمار از مخالف برآورده مظفر و منصور گردید اگرچه تفصیل اینجنگ زیاده ازین خوب
معلوم نبود ولیکن آنچه از ثقات شنیده شد بمقام ثبت نمود **در بیان جنگ دوم سکهان**
با فوج انگلشی که قریب بمقام فیروزپور واقع شده گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر
برای کمک مدد سکهان گریخته از لاهور علی الاتصال رسید و بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده
سرشوریها برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته بیشتر هنگامه پردازی نمود و تا اینوقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین امهال و انتظار رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب ندانسته فوج فیروزپور را که بمقام هری پتن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر بشورش برداشته اند برساند و حفاظت
چهاونی لدهیانه نماید چنانچه اول و دوم برگد پیاده و سی و یکم پلتن ها و شاهی چهل و هفتم و چهل و ششم و نهم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هنری اسمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد دران وقت
این همه فوج تا بیست و پنج میل راه قطع مسافت کرده بنفت و از کمپوی لدهیانه کرنیل گودلی با پلتن پنجاه و نهم
قدری سوار و توپخانه بطرف فوج سر هنری اسمت مذکور نیز روانه شد و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از قلعه
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ زدن آغاز کردند مگر سمت صاحب یعنی افسر مذکور بتصور اینکه امروز

امروز سپاه ما مسافت بعیده را طی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ داد و لهذا تا هم بوقت سوای
توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی کشته
و بعض مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی را که عقب مانده بود
نیز غارت و بعض گهر پلتنی و قدری سپاهیان پلتن هندوستانی را گرفتار کرده بردند سر هری
اسمت ازین قتل و نهب که از سکهان بوقوع آمده بود در خشم شده بتاریخ بیست و هشتم جنوری
عوض انرا خوب گرفت یعنی سکهان را بفریب گریز قریب فیروزپور برده و درمیان فوج خود کرده
از هر چهار طرف همچو آتشباری کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب [illegible] فوج خود را
مع اسباب غنیم انتزاع نمود و بیشتر این جنگ در بیست و [illegible] مذکور [illegible] فوجی دیگر از سکهان
بملک پتیاله تاخته قلعه آن را بتصرف خود در آوردند و نشان فتح خود را بر بالای
قلعه مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصه [illegible] از سکهان
باز گرفته حواله راجه پتیاله نمود و در هر جنگ فوج خالصه را یقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک ما رسیده شریک [illegible] خواهد شد و حال آنکه
گلاب سنگه از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه و لینعمت او را قتل کرده [illegible] راجه شیر سنگه
و پسرش بیچاره کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا میخواست که این ظالمان بهر
عذابی و عقوبتی که کشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش [illegible] و رئیس انجا
بحکمت علی خبر آمد آمد خود مشهور ظاهر کرده بود تا بتوهم و گمان آمیزش او [illegible]
بقصد تخریب او یورش بر جموکه وطن و ماوای اوست نکنند و بعض بدشعاران [illegible] لاهور تا کناره
دریا در ملک خود غارتگری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال [illegible] تسلی
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند [illegible] شنیده بودند
از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است باخود قرار داده بودند که اکنون در
لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگر برابر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد اگر اینها

قابو میافتند محبوس میکردند مگر ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب شد گویند بسبب نوشته راجه
گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمایند بعض فوج لاهور خصوصا کل سپاه آیینی وچندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ شده بودند وکسانیکه برگفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند وهرگاه هزیمتیان برای طلب
تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب میگفت که من اکنون بجناب سر صد دوازده روپیه
درماهه فی کس پیادگان را دادن نمیتوانم وشما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنند این همه
سزای سرکشی وخودسری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه آن
دیدید و زیاده ازین خواهید دید وقبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه بلاف
وگزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب این داده‌ایم
که صلح انوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال در میان
ما و شما حد فاصل باشد وبعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیمابین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت وغرور در دماغ چنان پیچیده بود
که کسی را همسر خود نمیدانستند **در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم ۲۸ جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود** گویند بیست هزار سکه
با پنجاه و شش ضرب برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود به بیست و ششم
جنوری سال مذکور ازینطرف دریای ستلج عبور کردند منجمله آن فقط چهار هزار سوار با دوازده ضرب
توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شد و فوج انگلشی در آنوقت
از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ باخود داشت [illegible] سکهان
سپاه و درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ

در عقب ایشان افتاد و فوج ضرب توپ را که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند جملهٔ آن به تصرف
در آورد بوقت عبور کردن بغایت اضطراب غرق شدند و دو را که بجد و کد بانطرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آنطرف دریا مخفی رفته بوقت شب بکمال جرات [illegible]
در رنجکدان و پیالهٔ آن هردو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و با تحقیق معلوم شد که
قبل این جنگ جلال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه پشت
آن ایستاده بود و چون نائرهٔ قتال گرم شد راجه مذکور شکست فوج انگریزی را دیده مرد [illegible]
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را بر تافته مع سواران همراهی خود بسمت [illegible]
شتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمده بود فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سوم مغلوب گشته رو بفرار نهاده
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و ظفر
گشته تلنگ زنان در تعاقب شان شتافتند بزار زار سکهان فراری با براده عبور کنار دریا
رسیده اثنای از پل در انجا نیافتند مضطرب شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف کنیم از فوج انگریزی
که تلنگ زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب طغیانی آب
غرق میگردیم بالجمله از ان گروه هرکه بخوف غرق شدن بر کنارهٔ دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هرکه خود را بدریا انداخت لقمهٔ نهنگ اجل گردید تا بعد دو سه
[illegible] شناوری ازین مهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار سکهان خود سر متنفسی زنده نماند یا بطریق
حریت مقتول یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل اخلاص و خیرخواهی
ریزهٔ [illegible] از دست شان بر جان خود متیقن شده بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین وادی ذلت و مقابله شکست

تا بو نیافتند همچنین میکردند مگر ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب شد گویند بسبب نوشته راجه
گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمایند بعض فوج لاهور خصوصا کل سپاه آیینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ شده بودند و کسانیکه بر گفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و [illegible]
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه هزیمتیان برای
تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب میگفت که من اکنون بجناب سر [illegible]
درباره فی کس پایکار زر دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خودسری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار [illegible]
دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه بلاف
و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب دادیم
که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال فیمابین
ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیمابین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دوم نخوت و غرور در دماغ چنان پیچیده بود
که کسی را همسر خود نمیدانستند

در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم ۲۸ جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود

گویند بیست هزار سکهه
با پنجاه و شش ضرب برای کمک آن کرده که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود به بیست و ششم
جنوری سال مذکور اینطرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار با دوازده ضرب
توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شد لشکر فوج انگلشی در آنوقت
از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت سکهان [illegible]
سپاه و درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور کردن بحالت اضطراب غرق شدند و دو را که بجد و کد بانطرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آنطرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرأت جابجای
در رنجکدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید که
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بیک سمت
آن ایستاده بود و چون نائرهٔ قتال گرم شد راجه مذکور غلبهٔ فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
شتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهادند و
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور روند و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته شلک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری با ارادهٔ عبور بر کنارهٔ دریا
رسیده نشانی از پل در آنجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج حریف
که شلک زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله از آن گروه هر که بخوف غرق شدن بر کنارهٔ دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هر که خود را بدریا انداخت لقمهٔ نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین تهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکهان خود سر متنفسی زنده نماند یا به شلک
حریف مقتول یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوش نبود
[illegible] از دست شان بر جان خود میترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین زودی در مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حملهای سوار نمودن فوج انگریزی کوتاهی و کمی نکردند و مردانه وار جنگیدند و علاوه نا اتفاقی خونناک مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان دیگر ازیشان بود و ما وراء این همه نقض عهد نموده بلا سبب و در عمل غیر یورش و تاخت نمودند لهذا مبتلای قهر الهی گشته مستاصل و برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از ظلم سکهان نداشت چنانچه لهناسنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در هنگامه شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده لیکن از شامت اعمال آنها در انجا هم بخوشدلی نه نشست زیرا که بعد از چندروز برای سیر و تفریح بلاد شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیمابین سکهان و سرکار انگریزی بنا بر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظربند شد و تمامی مال و اسباب وی که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق کردید و سبب نظربند شدن سردار لهناسنگه آن بود که مبادا بپاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و مضاعل انگریزی بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیمابین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشت که دهمان بکارکنان دادند و سوم فبروری ونخیر صاحب گلدیر از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر دریای ستلج که پایاب بودند مامور شد تا سکهان برینطرف عبور کردن نتوانند و بیست و هشتم جنوری جنرل سمث با معسکر خود از کنپ لدهیانه در لشکر کمند رنجیف ملحق کردید زیرا که تا آنزمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن سر چارلس ناپیر صاحب گورنر سنده در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن ملاحظات آن بی نمودند نقل عجیب دوم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن

مستر ومن سٹ ارث که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آنصاحب
داخل کرده دیر بر کاه صاحب او را انجا نیافت بگریخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او همان
شب در قید خود را قتل کرد و در بیست و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارڈ صاحب پیغام صلح برده معذرت نمود او را جواب شد که با سرکار خالصه سردار تیج سنگه
و راجه لعل سنگه که سردفتر خالصه اند نمیدانیم که گریختند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینا ناته می آمد سماعت کلام او میشد و به بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بر فاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و هر روز دیگر بمعبر کراویل که بر سه کروهی از لاهور است رسیده خبر ورود خود بحضور رانی صاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد گویند
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و پنجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردید نزد رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرده جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ انگریزی ما مقابله کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یک صد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نا ماندن گوله و باروت
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب شدائد را ظاهر ساختند گلاب سنگه آنهمه حال شنیده بظاهر
[illegible] کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که تاکید و مانع بیشتر
از این واقعات من بفوج خالصه که سر بخود سری برداشته باراده جنگ قصد قتل بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بر آنطرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه ایشان را هم مثل لوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی [illegible]
هم گفته فرستادم ولیکن آنها اصلا بر آن عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور
گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی ندادند که چون [illegible]
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و گمان فاسد اینمعنی که لارد صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده اند اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند ناچار کی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک فوج اکالی
شده و ما را هم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با ایشان در جنگ افتاد و همه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه اینچنین شکست و هزیمت نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتادند
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج خالصه
میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پامردی کرده یا بالکل مقتول و فنا شوند و
یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جو بر قرار ماند و این امر بدون رفتن
شما در حرب گاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما بهر ضرورست تا تدبیر جنگ انگریز
کرده شود شاید آب رفته بجو باز آید و داغ بی آبروی که درین شکستها بر دامن شجاعت سکهان رسیده است
شسته گردد و بالفعل ما همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر مو از آن تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نا اتفاقی
و خود سری اکنون نوبت بجان و کار باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که از سوی تمیزی خالصه علاوه
بر نا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجور سنگه و راجه لال [illegible]
و سردار مرار یا و سردار ارجن سنگه و غیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه یافته

اینطرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و باوجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
هریک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد جد و کد بسیار دو هزار
مردم در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند مگر گوله و باروت ندارند و راجه صاحب هم اکنون سامان
جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بودید بدان چه کار کردید که اکنون خواهید کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه اینطرف دریای ستلج در عمل باده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره خبر آورد
که نائب کرو ساد هو سنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود بمرد و کرد مذکور از مردنش بدل
مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور کردن فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان
از نهیب و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
اوشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع اینهمه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح و حسبت
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که در فوج
انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیما بین سرکار و سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که اخیر جنگها است شد

دربیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

در دهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی فیما بین سکهان و افواج انگریزی شد

گویند فوج خالصه ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها کنده آماده جنگ شد و رای
نواب گورنر جنرل بهادر و کمندرانچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که مورچال کنده پیش رو افتاده اند
گریزانیده شود زیرا که لارڈ صاحب و کمندرانچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این فوج
سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی
مقابل گردد اولی آنست که این فوج را بحمله و یورش متفرق ساخته بیکبارگی عبور دریا
نماید پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی بیکپاس
روز بر آمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت بشلکهای
متواتر که گلوله توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج بود متزلزل
ساختند و بمجرد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه
پلتن گورکهه وغیره از راه پل که همان ساعت از تختهای تین در دو سه جا نصب کرده بودند
برق وار تاخته در فوج سکهان در آمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ که همین قدر
در لشکر غنیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در این جنگ لارڈ صاحب بذات خود تشریف داشتند
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا
نموده داخل در عمل لاهور گردید و لارڈ صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار داده اند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری

سنه ۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشی در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان
را بهزیمت پی در پی داده از عمل خود بدر آنطرف دریای ستلج بدر کرده داد و زیاده از دو صد
ضرب سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده و

و در اشتهاری که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجرا یافته
بود مندرج است که نواب گورنر جنرل بنا بر اختیاری که جهت حفاظت ملک انگلشیه دارند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی پیمان عهدشکن که موجب سازش کافه انام
است این همه تدابیر جنگ را بر روی کار آورده‌اند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در سنه ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب بیکلی توهین سرکار معظم الیه عاید گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که تا
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و ازین بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد
که افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاهد این قول است
که ازین طرف هیچگونه تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور ازین پیشتر بعمل نیامده بود و لیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعةً بلا ظهور هیچگونه وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی کرده
درینصورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر بجهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد کنون
آنچه حیف و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش اینمعنی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی گردد فاما بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید که اضلاعیکه درمیان ستلج و بیاس واقعند مع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
مملکت انگریزی کرده شود و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود درآورند

بشرطیکه تنبیه آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر عالیان سرکار انگریزیست که در صورت جمع
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بیکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بگذشته باشی که بانی مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال برقرار دارند و کدام
دلیل فایق تر بر تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرایم گستاخی فوج لاهور
تواند شد که با وجود تسخیر کامل و غلبه تام باظهار اینچنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و بخیر خواهان
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکاری علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبودند
خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان بندوبست بظهور آرند که از روی آن
ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه همچنان قایم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را اطاعت
و امن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً بار دیگر چنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد در صورت اتفاق کل حقوق حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرایط مندرجه آنرا بدل قبول و منظور کرد و متعاقب
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور بشرف ملازمت لارد صاحب بهادر فایز
شد نذر و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کردید و بموجب حکم والا راجه مذکور در
خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا دو گهری
از نیم شب درمیان هر دو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینا ناته و فقیر عزیز الدین
گفت و شنود ماند و شرایط صلح چنان قرار یافت که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لکه
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت دو سال ادا سازد و بتاریخ

و بتاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیمابین هر دو سرکار مرتب شده
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینانات بران ثبت کرده و در بیستم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرال بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانی که مابین قصور و لاهور ست وارد گردیده و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف بی ساز و یراق
نهایت خائف و هراسان در مقام برهانه افتاده است و از برهانه راه بطرف لدهیانه
و امرتسر میرود و لارد صاحب از اینها راه برای صاحبه برای تشفی گفته فرستادند که ما حفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد سکهان بغاوت کیش و غیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در این زمان
قلعه پهلور که از قلاع نامیه سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی درآمد
از اهل قلعه کسی مزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم ماه در مقام [illegible] لارد صاحب
بکمندر انچیف بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بقاعده و دو ترپ از توپخانه اسپی و یک ترپ
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن همراه سواری مهاراجه صاحب
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پهر اینها از حفاظت تمام محل سرای شاهی ساختند و لارد صاحب
در بیستم فبروری داخل لاهور شدند و در بیست و دوم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران و افسران
خود بالا برای ملاقات جناب لارد صاحب آمده عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بلحاظ اینکه
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست وفادار سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او درگذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بر شرائط مندرجه اشتهارنامه و عهدنامجات
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی بر حسب رتبه ایشان در لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه مرضی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دائره دولت لارد صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارد صاحب بتصور اینکه در لشکر مهاراج را تکلیف خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی در شهر لاهور نرود و مردم رسد را که در لشکر می آرند محافظت کنند **نقل اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مصدره هیژدهم فروری سنه الیه مقام لاهور برای تسلی مردم شهر وغیره** بر جمیع سرداران و سوداگران و کوتهی والان و رعایای دار الریاست لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر شکایت نافرمانی و بغاوت و کجرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شرط و احکام نواب صاحب ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار روابط دوستی و اتحاد بطور سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط معاهده بشرط مقابله و مجادله نکردن سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب و خود مهاراجه صاحب موصوف هم در ترقی و بهتری کار ایشان سعی و کوشش بجا خواهند کرد پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ جا پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی برای حفاظت محاذی دروازه پادشاهی باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه بدان سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه ست و اقربای شان سکونت میدارند از محافظ خالی است و اراده نواب صاحب معظم الیه آنست که فوج سرکار لاهور فقط آن قدر باشد که بدان حراست و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن منظور نیست و لارد صاحب بهادر از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را چهار بار شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکسال بطریق انعام حکم فرمودند و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان ساختند **فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه برای جناب لارد صاحب**

آورده بود و تفصیل اسامی سرداران که همراه آورده بودند

اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه		تفصیل نذر و پیشکش مذکور	
فقیر چراغ الدین	فقیر نور الدین	روپیه نقد	هنڈوی نقد ۳ لکه روپیه
دیوان دینا ناته	فقیر تاج الدین	پارچه ابریشمی عـــه تهان	دو شاله عمده بسیار قیمتی عـــه جوره
لاله رای کشن چند	لاله انت رام	کمخواب بیش قیمت عـــه تهان	جامه وار شال عـــه تهان
پسر رای سنگه ملوا	ارژن صاحب	کرسی نقره دو عدد	نعلی طلای خالص
لاله هرسرن داس	سردار سلطان محمد خان	اسپ عـــه کرده	زین طلائی قیمتی عـــه قبضه
×	سپاهی کوهی	تفنگچه	کمان
	دو پلیش	عـــه نال	عـــه علم

و در همین ایام مستر لارنس برادر میجر لارنس که جنت اسیستنت و کلکتر دهلی بود بعهده کمشنری فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شد گویند بعد از انعقاد صلح میان سرکار و راجه گلاب سنگه بحضور لارد صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی از اینجا کوچ کرده بطرف هندوستان برود زیرا که زیاده ازین داشتن آن در اینجا ضرور نیست مگر دیگر عمله و فعله ریاست لاهور تابع و فرمانبردار حکم حضور نبوده در صورت قیام فوج مذکور درینملک موجب گرانی غله و وحشت و هراس رعایای لاهور است لارد صاحب فرمودند که تا مهاراجه دلیپ سنگه یک نوشته متضمن این شرط چهارگانه ذیل نگاشته و بران مهر خود کرده نخواهند داد فوج انگریزی ازینجا هرگز نخواهد رفت

بیان شرط اربعه

شرط اول آنکه اگر مردم اینملک باز در ملک انگریزی فتنه و فساد کنند جوابدهی آن ذمه مهاراجه صاحب بهادر بود

شرط دوم بقدر توپها که در جنگ با فوج خالصه گرفته بودند و هنوز باقی کل بدست فوج انگریزی نیامده اند حواله سرکار کمپنی نمایند

شرط سوم آنکه کل توپهای که در لاهور هستند هر گاه که هر قدر فوج انگریزی طلب نماید حواله کنند و قیمت آن از زر داده کمپنی نمایند

شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب بهادر یک کرور و پنجاه لک روپیه بعمله کمپنی کرور روپیه تاوان نقد بالفعل داخل خزانه سرکار کمپنی سازند

و چون در خزانه لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان با عجز دقتی رو داد و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از زمانی صاحب بزور وجبر مقرر کنانیده بودند می طلبیدند و زمان صاحب
بموجب در ماهه سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه می یافت اکنون هم همانقدر یابد و فوجیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سر اسم شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان زیاده نیست داده بیکقلم
موقوف نمایند کنتهی طلائی و بنگی ها از سکهان و اسپ کمیدان باید دانست که کنتهی مثل دانه تسبیح کلان
از طلا مدور خیاره دار مجوف میباشد فوج را برای زینت داده بودند و بنگی مشتمل بازوبست و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد یکطرف آن تصویر کدام بت خواهد بود مثلاً چهره شاهی کمپنی مروجه
حال قوم هنود آنرا تیمناً و هم برای زینت در رشته کشیده در گلو می اندازند گویند فوجی را راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و بنگی ها داده بود
مردم همین فوج او را کشته داد نمکحرامی و آقا کشی دادند الغرض راجه گلاب سنگه برای صاحب صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لکه روپیه نقد در سرکار انگریزیست و اینقدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه بزودی تدبیر آن فرمایند زیرا که
بجا آوری شرائط اربعه بر ما واجب و لازم ست گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لکه روپیه از خزانه سندر و هفده لکه روپیه از تحصیل صوبه ملتان و هشت لکه روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لکه روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار رلیتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش [illegible]
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لکه
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی حبیب علی از طرف لارد صاحب نزد گلاب سنگه رفته تقاضای
زر مذکور و طلب توپهای لاهور نمود گلاب سنگه در جوابش گفت که جلد روپیه مذبور و توپها را روانه

خدمت لارڈ صاحب اکرم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهند تا نوبت بلوای
فساد در فوج نرسد و فوج سکه از برهانه افتاده هست تنخواه آنها را بجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت ده روز بعمل می آرم و [illegible] ربیع سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه از برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
برای بازدید مهاراجه صاحب در ثمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بر کوه شمله
فرمودند چون رانی صاحبه بنا بر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب دوراندیشی سرداران مفسد خصوصاً باغوای راجه لعل سنگه از اینچنین تمیز با تدبیر خیرخواه
سرکار لاهور سکه بواسطه عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده از دل راضی نبود
لهذا بعد طی شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده باز
راجه لعل سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر موجب
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
در مقدمه اغماض فرموده طرح دادند چون گلاب سنگه باوجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچگونه قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمون و کشمیر وغیره ملک کوهستانی ساخت و نیز قرار یافت
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلتن گوره و باقی سواران و پلتن های
هندوستانی در لاهور بمانند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالندهر دوم در فیروزپور و کوت کانگرا
مع بعض کوه گرد و نواح آن در قبضه سرکار انگریزی درآمد و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

اند رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی در آمده اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای آنها بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد در آمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در سیان
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا بعد بلوغ
رسیدن پسر نابالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و درهمین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظه صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما بطرف کمپنی [illegible]
در جاگیر لدهیانه سنگه مجیتهیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز بسوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لاڈوا بوقت گریختن چهاونی آنجا را سوخت
صاحب جواب داد راجه لاڈوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما هم
شریک و مددکار او بوده بود و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او همین است که هر گاه من در همان ایام
خطی بشما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و تأمل کار را انجام رسیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه باد اباد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لاڈوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار نهال سنگه آلو والیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده ام رنجور سنگه تا
انکار کرده وکیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت ملازم
شده نزد رانی صاحبه [illegible] عرض کرد که بسبب فتن من در جنگ صاحب رزیدنت از من بجا
ناخوش است بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیر من واگذاشت نخواهند کرد در روز دیگر
گنده رنجیت مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته کلید مکان راجه دهیان سنگه وزیر سابق که در

که در بلوای سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را براجه گلاب سنکه برادر حقیقی او جهت
متوفا حواله فرمود بعده راجه لعل سنکه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزیرا در ملک و قلاع دو آبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نائب بابو که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگرا بود عمل ناداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده بگلولهای توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرده سنگهای کلان برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز از آتشباری و گلوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نائب
[illegible] همراهیان [illegible] و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت بعضی گویند ایشان از سزای [illegible]
[illegible] کردند اکنون در جمیع قلعجات دو آبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست در نهم مارچ لارد صاحب
[illegible] لاهور دربار عام فرمود [illegible] اجازت حاضر شدن هر یک شخص که قابل مجرای حضور بود دادند
و بعد این دربار راجه گلاب سنکه برای رفتن بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی
در یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنکه برای ملاقات رخصت
لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی و استقبال
معاودت بمکان خود نمود و بموجب سند گذرانیده راجه لال سنکه سرداران دربار لاهور یافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز کردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنکه
لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند مستر کاری صاحب ترجمه آنرا بآواز بلند
بدین مضمون بیان کردند که چون فوج سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرد و جنگید کما حقه سزای خود رسید اکنون رئیس لاهور را باید که از بجا آوری اموریکه موجب بهتری
و سرسبزی ملک و ریاست شان متصور است سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارد صاحب از لاهور رخصت فرموده
متوجه شمله شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنکه بواسطه صاحب رزیدنت
[illegible] لارنس صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند و

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در آنجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران امور
از شر و فساد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کردن کل افواج انگریزی
جمعیتی از آن فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقام به نیت
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر گروه گروه افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرری بجا رسانند
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض زماندن
فوج انگریزی در پنجاب آنجماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین سرکار نخواهد
هرگاه جناب لارد صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرمودند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم
نسق سرکار خود برداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک و علاقجات
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگرچه لارد صاحب را هرگز منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا ماند
تا کل اختیار در ملک پنجاب مهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بودند برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام آنرا نیز در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا بملاحظه این عهدنامها کل حال بندوبست ریاست لاهور را که بعد از صلح
فیمابین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته

مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بیوجه و بیسبب جنگ
و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار کمپنی
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوفین منعقد گردد تا بعد ازین هیچ نوعی فتنه و فساد بسبب اینها در سرکار

در سرکار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه قرار مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی فریدرک کاری صاحب سکرتر گورنمنت هندوستان و میجر لارنس
صاحب اجنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چهتر سنگه اتاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته و
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند تفصیل شروط شانزده گانه
مندرجه عهدنامه اول شرط اول درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی فرق نخواهد شد شرط دوم مهاراجه موصوف ملک
دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقعست بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از وارثان ایشان
در آن دعوی نخواهد کرد شرط سوم تمامی قلعجات را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار انگریزی
تفویض کنند شرط چهارم آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این مهم که بسبب
عهدشکنی فوج لاهور بسرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه لک روپیه نقد
سردست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک کوهستان و قلعجات
درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای ادای وام بسرکار کمپنی دادند شرط
پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور روپیه مذکور زود
نقد خواهند داد شرط ششم آنکه مهاراجه صاحب قرار میکنند که تمام فوج سرکش را لازم خود
را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق مهاراجه رنجیت سنگه صاحب
تنخواه خواهند یافت شرط هفتم سرکار لاهور فقط بیست و پنج پلتن پیاده فی پلتن
هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای ازین بی
اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر چند بضرورة قدری زائد از مقدار مذکور
فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ نه بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نیامده اند باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متهن کوت و از آنجا تا بلوچستان کل تعلق سرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد [illegible]
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین محافظت خواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار انگریزی
برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجایی بردن خواهد دربار لاهور رسانیدن
سامان رسد کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی
خواهد بود شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا و غیره باشندگان
ملک فرنگستان بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم
راجه گلاب سنگه را بنسبت آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم بنسبت
آن ملکی که بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی بر دو سرکار
درخصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در
کدام امر فیمابین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع
بسرکار انگریزی کنند و آنچه اهالیان سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور
کردن خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد شرط پانزدهم آنکه در امورات خانگی
دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی شان دست انداز خواهند شد
و بتاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارد صاحب بهادر در کمپ امرتسر تشریف فرما شدند

تشریف فرما شده دربار عام کرده‌اند و بعد ملاحظهٔ چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله
نهضت فرموده‌اند نقل عهدنامهٔ دوم مرقومه بیست و چهارم تاریخ سنه الیه
فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه چون دربار لاهور
درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و
سرداران و امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود
نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمودند و در ینباب این عهدنامه مشتمل بر هشت
دفعه تحریر آمد نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده در ینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه و میند

دفعه اول لارڈ صاحب بقدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب
خواهند دانست مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان
فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه
دوم چون مهاراجه دلیپ سنگه برحسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی
در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن
ذمهٔ مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچیکه از نگهداشتن فوج
مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آنرا دام بدام خواهند داد دفعه
سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی
میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر
دارند یا مذارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت
دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه
تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مفوضه
خواهد بود تا مدت حیات شان معاف خواهد ماند دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل خریف

که در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و مدد
کنند **دفعه هفتم** سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعجات مفوضه سوای سامان
توپ سرکار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان اسباب مطلوب
خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده فروخت
آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود **دفعه هشتم** از جانب هر دو سرکار امین و کمشنر مقرر
کرده شوند تا در تعیین حدود ملک مفوضه را معین کرده دهند **نقل عهدنامه فیما بین**
سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل برده شرط مرقومه دوازدهم
مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی بتاریخ دوازدهم مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور
بطرف امرت سر تشریف فرما شدند و در آنجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی
داده رئیس ملک جمو وغیره بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن ده
شرط فیما بین سرکار انگریزی و مهاراجه گلاب سنگه مرتب گردید **شرط اول**
سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام
ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سند واقعست
تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان ملک که مهاراجه دلیپ سنگه
در سرکار انگریزی تفویض نموده اند **شرط دوم** در حد شرقی این ملک
امین و کمشنر برای تعین حدود آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و
سرکار انگریزی مقرر شوند **شرط سوم** آنکه بعوض این ملک مهاراجه
گلاب سنگه هفتاد و پنج لک روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند
منجمله آن بیست و پنج لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد
فقط **شرط چهارم** آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

خواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع در میان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
رجوع نماید درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردنی خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
سمت برود با جمیع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که با کدام انگریز و یا باشندهٔ ملک
امریکه و غیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجهٔ عهدنامهٔ اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و
دوازده میش که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف
خواهم کرد فقط و بسبب درین قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراه عریض جهت آمد و رفت
گردون سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و لال سنگه وزیر از پلتن اطفال خردسال همین
مهاراجه دلیپ سنگه یکصد و پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبارنویس که جمو که وطن و مقام بود و باش
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شما . . . آنجا بحضور رانی صاحبه نوشته باشد
و بهلک سنگه پسر رای کشن چند ملک دو آبه بصیغهٔ وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم ماه
بضلع بالیا منجمله جاگیر چتر سنگه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید
و راجه لال سنگه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بسیار بودند موقوف

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد و جمع دو کمپنی سپاهی برای بندوبست سرحدات خدمت
وجان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دوآبه گماشته شده از چهار محرر امعروف صاحب
مجسترت دهلی طلبیده اشت و در بیست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب لدهیانه تشریف برده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و به نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که اهالیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری چند روزه
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
یازده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاذوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بجزای اعمال خود رسید و راجه نابه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رمین فرید کورت را بمزید عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و زمینداران بجلدوی حسن خدماتیکه از
ایشان درین مهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند

در بیان رفتن دوصد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته

بموجب حکم لارد صاحب
بهادر دوصد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دوصد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عوض طلب مهاراجه دلیپ سنکه داده بودند باهتمام لفتنت گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اگره و اله آباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصف استاده میکردند
و هرگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز باواز بلند میگفت که دوصد و بیست ضرب توپ ازین توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و علیوال و سوبراون در
مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش عدد توپ از دربار لاهور بعد از صلح یافتند
و کسی را از دیدن و نزدیک رفتن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند بلکه بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اکثر مردم کتبه بر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این
توپها را بکلکته بردند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا کلکته و تا لندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کلمسازان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال اینهم اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بمشاهده این توپها
و دریافت کردن مضامین کنده که هر یک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
و غیره و سال تیاری در نظم و نثر کنده هست دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و
هزیمت و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و آنچه در عوام برعکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ و
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن اطفال و الوف ترکاوان فوج کاهی بانان
و خلاصیان و غیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سار جنبا
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمده گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بر یافت
مال صنف سرکار [illegible] اضلاع و اطراف کمی سر بشورش بر داشته بودند ماربی بالفعل
بحسن تدبیر و بفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اضلاع
و اطراف دور و دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
بسر اطاعت و ادای خراج حاضر ند و اگر کسی از آنها آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین
سوفا عامل سابق معزول کشمیر نایب مهاراجه گلاب سنگه بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی با و نوشته بود عمل نداده با وی بجنگید تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنت بهادر بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد شیخ مذکور بوقت روبکاری
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور تابان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت درآورد چنانچه بعد اثبات حال دراندازی
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج گردید و بالفعل او در آگره است گاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت منصب جلیل را برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آن را قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کاشمیر وغیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال و نکته مقابل رئیس
لاهور هستم و این قدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم مرا چه ضرور
است که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و بادیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور و انتظام دهد خصوصا درین ایام که رئیس آنجا صغیر و
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر میجر لارنس اجنت لاهور را تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود و واحدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر بشورش و فساد
نخواهند برداشت تفصیل کشته‌ها و هشت ضرب توپ منجمله توپهای سکهان

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
ورشش توپ از آن خرد و بسیار خوبصورت و بر تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی نقشی
و رنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود و از انجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنگه بالکل از نقره خالص بود کتیبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو جنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانای
کوران بود داد بهادر زفتح جنگ شد در زمانی تیار که هجده صد و بود و هشتاد و چار
محمد طلیین توپ شد رای سنگه که در جا نقشا نیست او بیدرنگ بموجب صلاح لاله
[illegible] سنگه [illegible] غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گر دستور اکبر بتاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتیبه توپ دوم نظم چو اژدرها بجان
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای [illegible]
توپ ز نواب نامدار در راستی و پر دلی خود یگانه اژدر دمی و شیر نژادی جنگ جو
ماری و مهره داری و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ ۱۱۹۲ سنه
النبوی [illegible] آتش کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار ده من باروت نصف از گوله در
وزن کتیبه توپ سوم توپ سی بان [illegible] بابت شاه ولی طول [illegible] ال الله [illegible]
۱۲۳ دی و بعض عبارت در شاستر بود کتیبه توپ چهارم سری اکال سهای
نظم بست این توپ [illegible] رام [illegible] فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
و برق شرار صبح اعدا ز دود او چون شام سنبت [illegible] کتیبه توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهر مل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتیبه توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه پادشاه بهادر بلند اقبال [illegible] سنگه [illegible]
کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۳ عمل [illegible] کتیبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنکه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادهراج هذا ضرب موسوم فتح بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۴ از سال راجه کرماجیت باهتمام
صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شده
کتبه توپ هشتم برین توپ چیزی در شاستری نوشته است کتبه توپ
نهم بفضل اکال از حکم بادشاه رنجیت سنکه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتمام بهادر
کارخانه صوبه سنکه دار السلطنته لاهور سنه ۱۸۸۵ در تحت سردار تیج سنکه کتبه توپ
دهم بفضل اکال از حکم بادشاه رنجیت سنکه بهادر بلند اقبال توپ رام بان باهتمام جواهر مل مستری
صوبه سنکه ساخت دار السلطنته لاهور سنه ۱۸۸۵ در تحت سردار تیج سنکه کتبه توپ یازدهم
بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنکه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج
هذا ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۶ از راجه کرماجیت باهتمام صاحب
ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شده کتبه توپ
دوازدهم بموجب حکم حضور فیض کنجور سنکه صاحب سرتاج خالصه بادشاه رنجیت سنکه جیو
دام اقباله باهتمام میان قادر بخش در قلعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله موتی رام دام اقباله
تیار شد سنه ۱۸۸۳ اسم توپ فتح جنگ علی محمد حیات کتبه توپ سیزدهم بفضل سری اکال
پورکه جی مهاراجه رنجیت سنکه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنه ۱۸۸۷
از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسوم ... بان حسب الامر شرف اقدس اعلی حضور انور
در سنه ۱۸۹۷ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان موشیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر
در عهد کار بخش خدمت فضل علی کمیدان شاکرد صاحب ممدوح بهادر ریخته شده کتبه
توپ چهاردهم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنکه بهادر دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنه ۱۸۸۶ از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسوم مجنون
حسب الامر شرف اقدس اعلی حضور انور در سنه ۱۸۹۷ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان

فلاطون نژاد موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر در عہد کار بجسن خدمت بفضل عالی کہ دران
کار گرو صاحب ممدوح ریخته شد کتبه توپ پانزدهم ارب سہای و ب سنگه
رانو سنگه کل تیار شد سنبت ۱۸۱۰ کتبه توپ شانزدهم نظم هست این توپ اژدهای
دمان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند ناگاه بخت دشمن چو دود خویش
سیاه بهر فتح قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت شعر جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر توپ سردار ... سنگه شهزانیه باهتمام منشی ولیا عراسنبت ۱۸۸۰ عمل رای سنگه توپ ساز در سال یکهزار
و هشتصد و هشتاد و هفت اتمام یافت کتبه توپ هفدهم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه
مہاراجه بہادر دام اقبال توپ شیو کمپی کار خانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل سیران
سنگه کتبه توپ هیجدهم ضرب رام بان بفضل سری اکال جی عهد پادشاه جهان
خدیو شهر دوران کرن دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتی
مطابق یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری باهتمام باکهی خان توپ ریز تیار کنانید کتبه
توپ نوزدهم اول برین توپ قدری از انگریزی کنده هست نظم از فضل اکال و
و لطف گوبند سنگه و از حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو ملا ظفر جنگ دشته سیند
منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب سورج کمپی ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۰ کتبه
توپ بیستم بفضل اکال نظم از فضل کرونا ملک لطف گوبند سنگه و از حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه نظم شد توپ نو تیار عدو کوب دو دریان منصوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دار السلطنه لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ
بیست و یکم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری
مهاراجه ادهراج هذا ضرب موسوم اندربان حسب الامر اشرف اقدس در سنه ۱۸۹۲ از راجه بکرماجیت
باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد

کتبهٔ توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن ست از [illegible] عبارت هندی کنده است
کتبهٔ توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبهٔ توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ [illegible]
مثال برق رعد سای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی [illegible]
کتبهٔ توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است [illegible]
مهای سری راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبهٔ توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ [illegible] بان باهتمام جواهر مل کارخانهٔ صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبهٔ توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر یافته سنبت ۱۸۷۸ کتبهٔ توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبهٔ توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبهٔ توپ سی ام بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالامکهی کارخانهٔ دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل سپران اسد [illegible] سنگه
کتبهٔ توپ سی و یکم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانهٔ دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل سپران اسد [illegible] سنگه
کتبهٔ توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ [illegible]
در کارخانهٔ صوبه سنگه دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبهٔ توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیو رشن بان کارخانهٔ دار السلطنه لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۷ عمل سپران سدها سنگه در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و پنجم
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نمیشد کتبهٔ توپ سی و ششم

از فضل گرونانک و الطاف گوبند سنگه از حکم بادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ نو تیار
شد و خوار بهرت بان مضروب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ سی و
هشتم بفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد بادشاه جمجاه جد بشتر زبان ایشان
دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتیه مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام باکی خان توپ ریز تیار کنانید کتبهٔ توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۸۴۷ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوشخط
کنده بود درین عبارت نام بادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی بود در بیان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی و حقیقت
آن نیز بپایهٔ ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب مبالغ اشتند مجرا گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه او شان امر مختار کار شد زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نایب و وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و در هنگامه
درگنب لدهیانه و فیروزپور موجود بود سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنین بیان
می کنند که سبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج و بعضی اضلاع و علاقه جات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل [illegible] و [illegible]
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه در هری پتن ست فیما بین سکهان و مردم [illegible] چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر [illegible]
که حاکم [illegible] علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی [illegible]
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زیاده از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت از دربار لاهور
بطریق معاوضه بالملک دیگر از آن سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری [illegible] سرکار کمپنی
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد و نایره هیچگونه
قضیه و فساد نشود گویند جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده به دربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه معوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زرخراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانیصاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که نظر بر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بهشته باشی ثابت و متحقق است تا بدادن علاقجات
بنابر مصلحتی که بدان ایما رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرند
و در عمل و دخل خود دارند لیکن فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدو
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال [illegible] آن بر آن صاحب هم
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که رانیصاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضی است در کمال غیظ و غضب شد و حسب اتفاق در همان قرب [illegible]
و کمند [illegible] بهادر برای ملاحظه چهاونی کمپ لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان را الیقین واثق شد که بردن
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی بر حسب اجازت و استرضای رانیصاحبه برای عمل و دخل کردن

[illegible] آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال دریافت کنند
[illegible] بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده [illegible] شروع نمودند و [illegible] فاسد و لئامت عهدشکنی با وجود جنگیدن [illegible]
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشیه [illegible]
[illegible] انگریزان سازوار قتل کنند و سپرش را برداشته دیگر را بر ریاست لاهور نشانند
مگر [illegible] که [illegible] شدیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان آن فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی ما مردم در واقع مستر براڈفت کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول بآواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته دو سوار برق رفتار بر وی یورش کرده بضرب بهای شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر این حال واقعیست از جهالت و
کینه کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرت سر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود آخر [illegible]
رئیس مذکور آنرا دار الریاسه خود ساخت و قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تیموریه سکونت میکرد
و در میان امرت سر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه است مردم شب مانده از امرت سر بلاهور
میرسند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هر دو بر کناره شرقی ستلج واقع‌اند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله در میان لدهیانه و فیروزپور چهل و پنج کروه است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دوآبه شرقی که در میان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

بیان بلوای اول

قرار یافته و در دوآبهٔ دوم که درمیان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور چهاونی انگریزی
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک رفته است مردم آنجا از ذبح گاو دست باز
برداشته بودند یکی سبب اینکه در بیست و یکم مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی پهرهای گورهٔ ولایتی که از طرف
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ایستاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته یکبارگی
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهرهٔ خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بجهت
اجتماعی مانع شد تا بر مردم آینده و رونده درمیان دروازه بدان جانوران ضرر نرسد چنانچه یک ماده گاو
بلاقصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند دکانها را بند کرده آمادهٔ بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و دو سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری را از شر و فساد باز دارند آن ابلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ ایشان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری اختیار فرموده سواران را گفته فرستاد که بقالان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری مردم خودشان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب

بیان بلوای دوم

بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشندهٔ جالندهر ازین امر بسیار ناراض شده جمعی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب از آنجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای ولایتی پر ضرور است سکهان مذکور بسبب

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و درخشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم آنجا
حکم که بصاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بهجوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چندکس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صدکس را گرفتار کرده قید کردند و
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهاونی
جالندهر مقرر شده‌اند که گوشت گاو بی تکلف و علانیه در آنجا فروخته می‌شود و نیز گویند هرگاه
لارڈ صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند کلاب سنگه بمشاهدهٔ گوشت گاو که در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارڈ صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردیده و از فرط رنج و ملال به بهانه بیماری سوار نشده بحضور لارڈ صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاوکشی بسیار
ممنوع است مقتدایان ما درین باب نوشته‌اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا به بیند او را
واجب است که بشرط داشتن قدرت کشندهٔ گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر
از قدیم پرستشگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارڈ صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست است و ما رعایت
مراتب خصوصا پاسداری مذهب و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می‌باشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید درینجا بمجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت گوشت است و از سرکار
سپاه ولایتی هر روز داده میشود کلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و مهم از کجا بهم
میرسد و علاوه دو چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که
بهم رسانیدن آن قیمت ارزان فدمه بنده است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر میش صرف
شود مروان بنده هر روز خواهند رسانید لارڈ صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بیا جا

راجه گلاب سنگه بحکم لارد صاحب منادی در باب امتناع گاوکشی در شهر امرتسر شد گویند بعد چند
یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاو را در مکان خود ذبح کرد چون این خبر به حاکم
شد حکم سزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نموده باری بسفارش بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم بگرفتن زر جرمانه سنگین
از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی هم‌قوم خود زر جرمانه را داخل سرکار ساختند
و از آن روز مردم راجه گلاب سنگه گله بز و میش را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلٹن گوره
ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی میبافتند.

در بیان کثرت سپاه و آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و ساز و سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت
قواعد کردن پلٹن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیره میگردید گویند هرگاه مکناٹن صاحب برای
رسانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای راه گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بپاس
دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی میداشت مکناٹن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا سه روز در
لاهور قیام نمانیده رسم ضیافت صاحبان عالیشان و افسران فوج برحسب درجه و رتبه هر کس
و هم دعوت کل سپاه با توسیع و گشاده دلی نمود و دیگر بعد ملاحظه سپاه انگریزی و طرز
قواعد شان اکثر روزها مردم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلٹن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که زرق و برق وردی سپاه پیاده و
صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت شلک کردن و نشانه فگندن
و در دیگر طرق قواعد برابر به فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی هم بود

دلیر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی بتعریف آراستگی فوج سکهان نموده‌اند و رئیس ایشان گو که
انگریز زبردست استند و مآل اندیش بود با اعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نکرده
زیرا که او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فرق است و درین زمانه تدبیر جنگ و پایداری صفوف هم
به اهل ولایت ختم است گو مثلا کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و تعلیم آموختن قواعد و تفنگ زنی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ برحسب دستور یعنی اسپ سوار بعضی
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر ایستاده میشوند و بذات خود با حریف میجنگند و سپاه
با تدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان از یکسان میباید و مشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرأت
صاحبان انگریز در جنگ چند وجه است اول آنکه میدانند که ما این در ملک غیر مستقیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که بر گردن ماست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما متصور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه بر
فرار ترجیح میدهند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند است بیقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت چنین و گریز در میان قوم و همچشمان خود
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکاری
خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ مقابله حریف اول تصور مرگ و کشته شدن
خود کرده و بحواس گردیده و سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک
تأثیر غلبه حریف موت خود را بیقین دانسته بیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

بتعبیت افسران خود ناگزیر راه گریز می پیمایند درین مقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هنگامیکه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود مسند نشین
بنگاله و بهار شده بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر اقامت ورزید
و در انجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرال فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وردی و
ساز و یراق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زائد پس بهمین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر اهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان را یافته بود بالجمله چون عقده طول کشید
و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارڈ ونسترت گورنر جنرال آنزمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوٹھی تجارت کمپنی در شهر پٹنه رفته و بعد معاودت از انجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مزبور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او و
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شلک زنی و هدف افگنی بسیار تعریف کرد و
مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است ازین
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر نخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان خداداد است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آنرا برباد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در مباحثه و حجت بجنگید نه با فوج مقابله نمایید
قاسم علیخان که در نشاه غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از بس مدهوش بود نصیحت گورنر

اگرچه مخلص از راه دوستی او را کرده بود نشنوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبهٔ اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نمود و در انجا هم پناه نیافته و بجاهای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و در انجا بی نام و نشان مرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در اراج محل مقتول گردید باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود ز زبانی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هشتاد و پنجهزار سوار و پیاده حرار در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او
قریب دو نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزی را در مغاکها دفن کرده بودند و لاشهای سکهان را در یک جا قریب ششصد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد **در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه و بزرگان او**
از ثقات سکنهٔ دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور
مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرپا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی مها سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خورده بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک و پتی دار
بوده ملکگذاری آن مشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه داری مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود جرات کرده از سرکار تعهد آن موضع مشترک بنام خود
نموده خراج آنرا داخل سرکار می ساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی
در آن ده خوب متمتع شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با متصدیان و غیره نیز بهم رسانید و از راه بلند حوصلگی

دو سه ده دیگر گنجایش را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فایده معتد به برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که جمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بعد پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شد و پرگنه خود را درست کرد [illegible] صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید
و سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف ترگشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در انجا تا چند ماه
در جنگ میران پسر جعفر علیخان صوبه دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبه داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می در آوردند چنانچه چرپا سنگه و هردو برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بود تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نزد زوجه میر منو که بنام صوبه دار
لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردیدند
و هرگاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسرش پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او گشتند مرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی را تنبیه و استیصال کرد و برخی را بدار السلطنه دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرپا سنگه و هردو برادرش بشمول دیگر زمینداران و مالگزاران
لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان را از محاسبه نجات نشد این هر سه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان می‌ماندند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
بر حال تباه این هر سه برادر که غریب الوطن و بانواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سفارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطر شان از محاسبه این هر سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده باعانت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هر سه برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علاقجات
خود که سیر حاصل بود بهر سو مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان متمول هم رسانیدند که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا اینکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نااتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شد و اولی العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویای
قابو و وقت بود در چنین حین نکبت قرین کمر بنمک حرامی بسته ناگاه از کمین گاه برجست و
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را بجاروب
غارت برروفت و بپادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که عیب سلطنت
بکمال نمک حرامی و ناهنجاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش میرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران خلیه بهادری
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عاملان و زمینداران دور دست
نماند لهذا مالگزاران سرکار پادشاهی را خصوصا که از پای تخت دور بودند بازنان مال در ذهن افتاد
هر یکی بطرح ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و همان ایام چرپل سنگه و برادرش
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و بمعیت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سنگه و لهنا سنگه که لاولد بودند ریاست
کل به مهاسنگه برادر سومی رسید و مهاسنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهاسنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و برادر و عموی خود
چرسا سنگه و لهنا سنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود ا
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از راجگی بمهاراجگی مشتهر گردید بلکه در آخر بادشاه
می گویانید **در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا
گذشته** چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان در همین مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان با جیسمست و متوطن خاص بخارا و از اهلی گوهر
در عهد شهزادگی و ولیعهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش مبذول نمود در هنگام نواب خادم حسین خان
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و ب

و بطرف دیگر صادق علی خان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی خود باز دارد و دو سه جنگ هم فیمابین واقع گردید و تا آن وقت
غالب و مغلوب متمیز نمیشد در همان ایام میرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب معسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پتنه بمقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو
انگریز کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوریکه
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او نمیکرد
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه ناخواه بآشتی خواه بجنگ
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بروی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض میرزا قاسم جان بعد رسیدن در انجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و بوقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهزاده باید گذرانید در همین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که ازینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله و چاره
جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب در انجا منزل کرده صباح روانه لشکر
خواهند شد میرزا قاسم جان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خورد
خود کرده برای آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده و بر مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبیخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار صد
شتر و پنجاه [illegible] گاوان و چهار و پنج سر از مقتولان مخالف بریده در لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسید و افیال وغیره اسباب رسد حریف را مع سرها

بندر گذرانید شهزاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار شده بود
بسیار خوش گردید خصوصا از یافتن شتران باربرداری و غیره زیرا که بسبب نبودن باربرداری
خیمه خاص حضور بر جاموشان و نرگاوان بار میشد بهرکیف همان روز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمودند اتفاقا از
قضا و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سرکار مذکور در اردوی شهزاده در عین ترشح برق
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای ورا میمالیدند که بیک ناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو
بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا دیر ازین حال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون دو خدمتگار در خیمه در رسیدند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعةً شور و واویلا و وحسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هرچند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده از انجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر یا هراسان نشود و با وجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او این خبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل ازینکه شهزاده ازین خبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد است عرض کرد
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او تصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را با کمال تکلف روانه
راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه افسران فوج انگریزی پیام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از انوقت بپاسداری شهزاده میکوشیدند چنانچه یکبار انگریزی [illegible]

از نزد خود بحضور شهزاده فرستاد غرض از اینهمه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت بشهزاده در نوقت
کرد لیکن بعمر ساکنان و دور از پدر و خان و مان خود بود کرد تخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد در ذیل تفصیل
این اجمال طولانی ست مگر خلاصه آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از
عالمگیر ثانی از غازی الدینخان وزیر کشته شد و صاحبان انگریز برحسب استدعای شهزاده در همان سفر
در موضع گهتولی جناب ایشانرا بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علی خان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علی خان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دهانیدند و نیز شاهزاده لک روپیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در انجا اقامت فرمود و بهنگام قیام پادشاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوریسه نمود پادشاه بموجب عهد
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بعذر
غلام قادر خان روهیله مبتلا نمی شد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در ان
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی بلکه در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت هم رکاب پادشاه بوده بهر رنگی [illegible]
نامور شده بود علاوه آن دخل عمل جاتان و حکومت این قوم ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع اخراج
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جاتان را از اکثر علاقجات اطراف دهلی گریزانیده اخراج کرد تا آنکه راجه
بهرت پور بر دریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شد و این نایب درین مهم قسم خورده بود که تا از ایشان را استیصال نکنم و نیست نکنم طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله ثابت فوج جاتان همه ... مگر تورانیان بمقتضای کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة غالب آمده جاتان را شکست داد مذکور نایب راجه مذکور که مرد جری و جسیم و زور آور بود از صفوف فوج خود پیشتر اسپ را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو ادرا می طلبی سردار مذکور از وجاهت ظاهری و آهستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانه زین جدا شده حمله حریف را خالی داد فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیرش رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف را فوراً در خانه زین آمده و تیغ را از غلاف کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش سر ودی سر پر غرور سردار جات را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سر سردار خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده از حکم من بیرون خواهند آمد و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر است که یکی از شهزادگان در لشکر باید داشت تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس بدین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد گذرانیدن نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه ... از شهزادگان مالسابقت این امر را به شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه ...

نعمت ... پسر بدر ...

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین سازند از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما معتمدی تر دیگری نیست شما را خلعت بخشیگری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشیگری بپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بحضور پادشاه رفته و بمراد
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خانهزادان جلیل القدر و از چندی باینطرف پرورش و پرداخت بر در دولت حاضر است طلبیده
خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هر دو دارد
پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این مدت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از
پادشاه خدمت بخشیگری را برای آنصاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من
شوید الغرض پادشاه میرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا یک نان هم میسر خواهد شد نصف آن را بتو هم
شرف الدوله و عزیزان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از نبیرگان شرف الدوله است چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم خان
بهادر [illegible] بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان
مداخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی دراز در آنجا بخوشحالی
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود بیک ناگاه برگ
مفاجات شکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در فکر

اخراج و استیصال آدمی‌ها نمانده در سمرقند مناسب وقت ندانسته از میدان شکارگاه
روانه بطرف هندوستان شد در آن وقت تردا و قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب
و سامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا آنکه
واسطه کتخدائی شان با صبیه نظر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شده و پسر دومی شان قدرة الله بیگ خان
مخاطب به شرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را
دو برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم بالجمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب بی‌نظمی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفته ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله که در
بلده لکهنو آمده بود از این جهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب

تمام شد حمله اول لاهور

۱	حملهٔ دوم از تاریخ پنجاب	
	بسم الله الرحمن الرحیم	

تتمهٔ تاریخ لاهور که در ۱۸۴۸ع سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر یزخامه وقایع نگار
شده بود که والی چنده والدهٔ مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعه خاص بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که بصلاح و مشورهٔ رانی صاحبه نوشته بود در مردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در انجا شده بود در قلعهٔ شیخوپور که
بفاصلهٔ سه منزل از لاهور واقع ست بردند و سردار لال سنگه را بعد از معزول ساختن
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند سببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیهٔ امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب ممدوح ورای داشتن عهدهٔ جلیله
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کما ینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
و [illegible] خود متفق و هموار ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمهٔ ریاست
[illegible] پیش شده تنها دران فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
ممدوح [illegible] افتاد حکم باجرای آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
[illegible] بودند و خود رزیدنت قایم مقام گورنر جنرل و رینصوت همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود میداشت و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب هیچک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیدنتی آنجا مستعفی شده بولایت
تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب سابق
در وقت وقوع محاربات فیما بین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارڈ هارڈنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت بلکه در
انعقاد مصالحه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهد نامها و شروط آن صاحب موصوف و
سر هنری لارنس مذکور واسطه شده بودند بلحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کاری صاحب
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر و مامور
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری و بیداری [illegible]
حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال نکوهیدهٔ سکهان که ادبار دامنگیر ایشان ست و بقول آنکه **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نباید بکار + امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب
بردن رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپوره در شهر بنارس گردید و تفصیل اینحال برین منوال ست که
بعض سرداران بدنفس وخیم العاقبة برای افنا و اعدام تامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان و شاگرد پیشه وغیره عملهٔ مسکوٹ کهر را که اهتمام
و تیاری طعام صاحبان در آنخانه از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن زر نقد و جاگیرها با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عملهٔ این خانه شرکت در روزی که تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در آنخانه قصد کنند یکدو روز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهند تا شما را زهر هلاهل بدهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد ازین که از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم [illegible]

و فنا شوند در آن زمان هر کی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرای دائمی نسلا بعد نسل داده برای دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت و شاید مشکی یعنی قبل از بجا آوری این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شوند باید دانست هر جاکه صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بلاقات یکدیگر و هم بتماشای رقص و سماع مزامیر و هزود خود را حظ و سروری بردارند در میان کنپ یک خانه وسیع ساخته بهمگی اسباب و سامان طعام وغیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک میباشند درآن خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هر گونه طعام انگریزی درانجا نانبا و رچیان و خدمتگاران وغیره عمله و فعله لازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را مینویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار را خانسامان و این خانه را سکوت کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان درانجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی میکنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود درانجا قرار میابد درآن روز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند با جمله عمله سکوت کهر که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کورنکی و سفاهت برین امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از اینها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود ها تقسیم کرده گرفتند گویند در پختگی این امر کرفتن قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامها برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یکدو هفته بگذشت و بعد در سی همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه کوته نظر نیشان برآن قرار یافته هر کی در کمین و جویای وقت نشست تا اینکه بحسب اتفاق صاحب مهتمم سکوت کهر بخانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور درآن مجمع خواهند گردید

باید که برای بهمانداشت صاحبان فلان قسم طعام و اقسام حلویات و انواع
شراب [illegible] بسیار [illegible] خانسامان بجز [illegible] این حکم با دیگر خواجه تاشان
[illegible] اطلاع [illegible] بعضی از سرداران که شریک
[illegible] شب رفت و خواست که زهر برای داخل کردن
[illegible] سکوت که [illegible] برای ذات خودش عمل آوری این امر
[illegible] اکمال شخصی از شاگرد پیشه گی از صاحبان فوج با وجود شریک
[illegible] تمامی حالات آن اگاه بود پیش آقای خود
[illegible] ظاهر ساخت که فلان فلان کس خانسامان
و غیره در خانه [illegible] برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم تطیاری
طعام آن [illegible] رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت کهر
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده در [illegible] این حال بپاس نمک
حضور را ازین [illegible] صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده [illegible] را مع [illegible] سکوت که در خانه آن سردار مجمع اند گرفتار
کرده طلب [illegible] مضمون نوشتهای ایشان بخال بخوبی منکشف کرددان صاحب
مع ملازم مذکور [illegible] سکرتری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بعد شنیدن این ماجرای شگرف [illegible] در ورطه حیرت فرو رفت
و باز بخود آمده زود مردم [illegible] برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبط اسباب
خانه سرداران مذکور فرمان داد که [illegible] سپاهیان گوره [illegible]
درانجا رفته اول آن مکان را محاصره نمود [illegible] بعد [illegible] کاغذات
که درانجا یافتند بحضور [illegible] رزیدنت حاضر آوردند [illegible] از روی [illegible] کاغذات
که بنام [illegible] نوشته بود [illegible] اتفاق عمله ضیافت خانه مذکور با سرداران [illegible]

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار زشت صاف و صریح معلوم گردید و
نیز از صندوقچه اقرارنامهای نوشته ایشان بدست آمد و بعضی ازان مردم بخوف و رجا هم
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول گدی کرار اظهار ساختند گویند در روزی که جرم
شاگرد پیشه مسکوت کهر و بعض سرداران سکه نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و دران روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمی کنند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیدنت بسبب استیلای غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را بردار کرده از حلق بکشند و قتل نمایند هرچند بعض صاحبان فوج
رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم ست موقوف
بفرمایند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصا چنین جرم سنگین که سبب خونریزی
حکام و دیگر هم قوم ایشان بوجه از راه مکر و فریب شده باشند سزا و سیاست نمودن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ بر دست و مار بر سر سنگ
سست رائی بود فسوس و درنگ الغرض همان روز یکشنبه آنهمه را [illegible]
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شوند گویند منجمله آن اهل سیه کاران
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف کرده
دیگران را نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحة قصور
او را معاف فرموده از قتل شدن رهانید او نام دیگر کسان را از سرداران والا [illegible] ازانجمله
نام رانی چنده انگرفت و گفت رانی صاحبه قریب دو لک روپیه را بشاگرد پیشه مسکوت کهر
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسیدند مگر عند التحقیق هیچ خط و نوشته رانی صاحبه [illegible] یافته نشد
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره در دربار لاهور طلبیده
انکشاف این امر نماید بنابران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند چون او موجب طلب

روانه لاهور کرده در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی بسرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در انجا
رسیده رانیصاحبه را بطرف قلعه فیروزپور بردو بعد از قیام چند روز در انجا او را در شهر
لدهیانه آوردند پس بعد حکم رسید که رانیصاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه رانیصاحبه
طوعاً و کرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر ۱۸۴۸ سنه عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف میدارند و درهمان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه رانیصاحبه را در فیروزپور
و یا در لدهیانه محقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
بهندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات وغیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپور است آنهمه را طلبیده حوالهٔ من نمایند چنانچه زر
و جواهر وغیره اثاثهٔ ذاتی رانیصاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند و چون
با این همه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن اینهمه نقد و جنس بسیار نزد رانیصاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد نشوند و مشهور است که رانیصاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت هر دو دست
خود را چنان بزور بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد و صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده ای

ذاتی خود مقیم ست چوکی و پهره سرکاری هم بر مکان او میباشد و هرگاه برای اکتساب
هوا و یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چند تا سواران سرکاری برای حفاظت
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار دینا ناته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله سکوت که نیز نظر بند کرده شدند بحضور
مهاراجه صاحب رفتن نمییابند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعضا و حکام و افسران
فوجهای انگریزی بر هیچیک از سرداران و سپاه مهاراجه لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان
گوره ولایتی در محل و دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران
که از راه نادانی و حمق اینچنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و لاسود
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور بر خیزد و بارا
اختیار کلی شان سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه از بودن
شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد ملک هزارها مردم از متعلقان
ایشان در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آنصورت در لاهور قتل
عام میشد و فتنه عظیم بر میخواست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در انجا بر پا شد شهر و قلعه هر دو از گلوله های بم سوخته و ویران کرده شدند و اهل قلعه
مقتول و یا اسیر گشتند

در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان پسر سانول سنگه

بدانکه سانول سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه داری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال زر مالگزاری صوبه ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرساند و فارغخطی بیباقی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او راضی و خوشنود بود و خود نیز در همه امور تابع و فرمانبردار دربار موصوف

سامانه مین بسبب اهلیان سرکار رحال و مضر بان بودند و بعد فوت او صوبه ملتان بمولراج
پسر شس که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق بدو داشت تقرر
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمینمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بوده بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خانه ازینها را تباه و برباد کرده اند و
باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تا هم بفریب و حیله خواهان بربادی یکدگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را به بهانه گرفتن محاسبه در دربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
ما فی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از طمینان طلب فرماید بالراس والعین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد برآمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردید و صاحب از افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال اهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و
کثیر ذمه او برآمده بود همانجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را نیامدن دیوان مذکور از

از طلب خود شان بدون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند او را
بازبکدام حیله در لاهور طلب داشته در مخمصه اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره او را تا بطلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه داری پدر خود ساون سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه لغایت
روز وفاتش بفهمانند در جواب نوشت پدرم ساون سنگه حساب هر ساله مع زر مالگزاری
در سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آن را ارسال
میکنم واگر با اینهمه شما را در حساب پدرم شکی و شبهی باشد آن را از دفتر سرکاری دریافت
نمایند و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نباید حساب وقت صوبه داریش تعلق
بخودش داشت نه از من بهرکیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اهلکاران
دربار لاهور چنین تحریر او را محمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و مقرر نمودن دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را بحکومت
آنجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دلانیده دهند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بنشانند و چون سردار کهان سنگه و
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت بر حسب شایان و
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
مابین فرودگاه ما و قلعه جایی قرار دهند تا فردا ما و شما جمع شده در انجا رفته بعد از ملاقات
بایکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نماییم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آنصاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع ست برای ملاقات قرار داده‌ام فردا فلان وقت در انجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در انجا قدم رنجه فرمایید الغرض فردا بر وقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لمحه پیشتر
در بخارا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق بسیار فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه‌دار حال ملتان آمده‌ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور دهانیده دهیم پس شما را لازم است که زودی تعمیل این حکم نماید مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضرند و مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تعلل نیست
مگر از قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین درین صوبه چنان دستور است که هرگاه که صوبه‌دار
جدید از طرف سرکار مقرر شده می‌آید صوبه‌دار معزول و منصوب هر دو به مکان شیخ بهاء الدین
ملتانی رفته کلید را بصوبه‌دار جدید تفویض می‌نمایند درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من بدرگاه مذکور رود من کلیدها را بلاتامل تفویض او نمایم که ظهور این معنی موجب تسلیت
طرفین مقصور است صاحبان انگریز که معتقد درگاه‌ها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شده مولراج
گفتند که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگویی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت بروی
ما هر دو صاحبان بکهان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید ازینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و مآل اندیش بود کلام افسران را شنیده افروخته نشد و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم نه
برای دادن کلیدها حیله نموده‌ام بهرکیف هرچه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده بسیار افروخته و
برهم شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیگویی بلکه کلام خوشامد و مدارا میکنی ازین زندگی که

اگر داری مردنت بهتر است ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را نفهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان
شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
کردند که چرا بصاحبان که ترا به بیوقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی
و برای چه خوشامد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر
هستید این رتبه ندارید که در گفتگوی ما صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
گشائید غیر از آنچه شنید گفته‌اید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان عوش مزاج و
مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشارتی
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بمستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد ازین سفاکی و جرات تعجیل از
آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج بمشاهدهٔ حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری بغرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامهٔ اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی بر پا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بکلیت و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
زیرا که اگر درین صورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم حفظ جان و مال و
اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که مقابلهٔ افواج انگریزی نمایم
و درین فکر و اندیشه بود که آن بردو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و برائی تضمیر
مزاج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و این قدر
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابله انگریزان می ترسی برو و در گوشه تنهائی بنشین ما
دانیم و جنگ دانها که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید اگر
آخر مردن است پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر است که مردانه وار تا مقدور خود بجنگی اگر در صف جنگ
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون صلاح تو همین
است که خزانه را بکشا تا ما مردم سپاه چه از افغان و سکه ملازم و هشت و آلات حرب
یکجا بهم رسانیده با فوج اعدا که بر ما یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرد و درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر حق تو اولی است که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او بجنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر انبوخته بذر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست پا مجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان بیک سر نبودی که باشاره بکشتن صاحب انگریز بموجب
داده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو برتافته و ادبار دامنگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها بر پا میکنند و آخر بوبال آن خود هم راه فنا
می پیمایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه تشنه خون تو اند اکنون
بصد و را ینجرم گو از ذات تو سر برزده است بتو منسوب کرده چه عداوت و دشمنی که در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض با در پسر خود را مبتلا ببلیه عظیم دیده بسیار بگریست و کلید

و کلید خزانهٔ پدرش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین منوال ست که صاحب رزیدنت
در بالا لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مستر اڈورڈز [illegible]
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج [illegible]
[illegible] ابتدای اینجنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ء از طرفین دو [illegible] واقع
شد کا بکی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله میکرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت مینمودند
تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پسر شام سنگه اتاری واله
صوبه دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حملهٔ او در خود ندیده پناه بقلعهٔ اٹک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مستر اڈورڈز را که در مقابلهٔ مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد لهذا حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه تعینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابلهٔ دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصلهٔ پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
میکنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عملهٔ مسکوٹ که بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جنده صاحبه از ملک
پنجاب ست و یا این هر دو امر بوده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی ابر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند بدین خوف [illegible]
از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفت و شریک دیوان مولراج
[illegible] متوهم انکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده با
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار گرده نزد اڈورڈز صاحب بر اعتماد بر وی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه زین [illegible] ازان [illegible]

دیوان شد از ملتان بر خاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور مردم
بنام رسانید و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود اولیای
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدانطرف نمی نمودند و لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده
مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع هنگامه و فساد و واقعه ملک پنجاب از دار الامارة کلکته
قصد هندوستان فرمود چنانچه ده ماه نومبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی از دار الامارة مذکور بسواری
سفینهٔ دخانی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کنپ کانپور نهضت فرمایی
پیشتر کردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمود و کمانڈر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطهٔ بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرت و برگیڈ
پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبهٔ قصور که قریب لاهور است گردید
و لشکر کیوش صاحب هفتم دسمبر از مقام چهران واله کوچ کرده در قلعهٔ دیا رسنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای جهلم [illegible] بود نمود مگر بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود [illegible] شیر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبت و راهنک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت نود کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبت صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورتلنڈ ملازم بودند بر خاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر مسلمانان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند در هفتم
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هری سنگه کمیدان
گوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود از شفاخانه

[illegible] از نشانهای انگریزی آوردند و آخر دان زخمها برد گویند سردار هری سنگه مذکور [illegible]
[illegible] اند و جسیم بود برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم
[illegible] فوج او برده بودند او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس [illegible]
[illegible] توپهای لشکر او را برده بود القرض بعد گرفتن سورجپال ملتانیان و گریزانیدن آنها
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابلهٔ افواج سرکاری آورد و در میان درختان
[illegible] کجور برای گرفتن پناه استاده کرد و هرگاه بارش گلولهای توپ و تفنگ بر آنها
شد از انجا هم پس پا شدند و آن مامن ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکور
سورجپال و مامن گاه حریف را آتش داده در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
ملتان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود از این عبارت کنده بود احمد یار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرد و [illegible]
[illegible] گوزنت لند صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بود در سپاه آنجا خنده میزد و از راه
طعن میگفت که شما برای [illegible] فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
از این [illegible] سردار که درین جنگ فرار کرده در مقام نبود و بیشاور رفتند و در جنگ
دو صد سپاه از لشکر اڈورڈ صاحب کشته و خسته گردیدند ملازم جدید بودند از طریق
جنگ خبر نداشتند و از پلتن [illegible] فقط دو کس گوره بوقت گرفتن سورجپال کشته شده بود
در دفعهٔ ثانی که باز با حریف مقابله کرده دو گوره زخمها برداشتند و دو سپاهی پلتن [illegible]
مجروح بزخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار نارامن است [illegible]
[illegible] میدهد و بسیار کس از تنخواه برخاسته رفتند و آن [illegible] مولراج در جنگ
سابق از فوج اگنیو صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی در آمد
و مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ خود را برای حمله کردن گردانیده بود و

[illegible] در این مقام موجود بود که تمام اسپ او را گرفته بالغ آمده در بهار روز او از سنین و آمد
[illegible] آمده بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضر است سرکار آنرا بگیرد و چونکه حمد
[illegible] بصاحبان منظور نظر بود در پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه تمام سکهان [illegible]
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خودها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته [illegible]
خود را که انگریز باشند قتل کنید و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرال کیمل
صاحب که بالفعل بجای جنرال کیوش [illegible] فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
[illegible] سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام نگر بفاصله هشت میل واقع است کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که منتظر آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد عرابه همراه گلوله و بارود
بسیار زیاد از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف کلاه سوار [illegible] خرچ
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کنده رجیف گفت صاحب از لاهور بر [illegible] رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوت [illegible] رسیده [illegible] از روی
[illegible] معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی که
بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شده و [illegible] توپ است و همراه جنرال کوسش
[illegible] مقابله او مامور شده است کل [illegible] هزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه وارد و صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در ایمن آباد مع فوج [illegible]
است و بحکم نواب گورنر جنرال بهادر چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک بلا فوج و آلات حرب اند از طرف شما ضرر و ایذا خواهد رسید کلا با سنگه

[illegible] سنگه پسر شارا که در لاهور بدست آمده قتل نموده خواهد شد حکم ضبطی [illegible]
[illegible] سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی [illegible]
[illegible] ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده [illegible]
[illegible] آمده شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که [illegible]
در لشکر [illegible] صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
[illegible] صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج نو از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت
افواج انگریزی کشاده است **کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر**
واقع شد بموجب رپورت لمسدن صاحب بهادر بحضور نواب گورنر
جنرل لارد [illegible] دلهوزی بهادر در خلاصه رپورت یعنی خبر کند چنین است که [illegible]
[illegible] بسبب کوشش [illegible] انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال [illegible] همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله [illegible] بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاهی و بیست و هشت
توپ بود و [illegible] پایاب دریا بسیار استحکام کرده و افتاده بودند و آن مقام [illegible]
[illegible] داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن [illegible]
[illegible] حکم [illegible] کردن توپها دادم چون فوج دشمن [illegible]
[illegible] مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار [illegible]
[illegible] طرف دریا روانه کرده [illegible] مقام پایاب [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنید که فوج مذکور [illegible]
عبور دریا کرده فوج حریف هم بقدر [illegible] خود را [illegible]

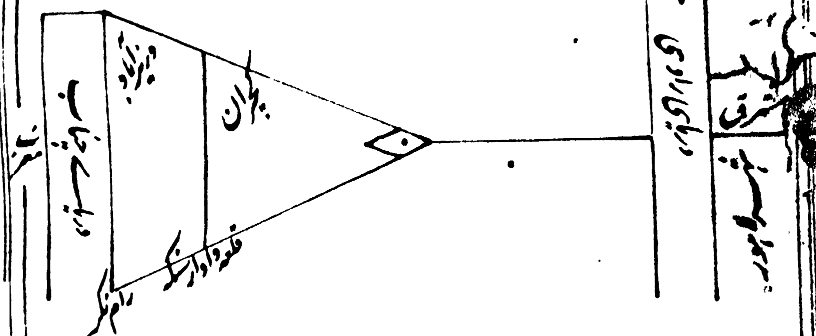
و فوج یاده و ماشش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل پیپه یا بسته عبور از دریا نمودهون توپهارا برستور برای آن کرم آوازه داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع شود حریف مامصروف ماندتا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نوخت دو ساعت بر حصه کلان حریف بر فوج سیمجر جنرل تهکیول حمله کرده توپهارا سر کنانید و چون تا یک ساعت توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر شد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند و چون برزد گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان کشته شدند و انتظام فوج ایشان بگسیخت تهکیول صاحب بتظر ماندگی مردم و اسپ حمله آخرین موقوف کرده بر فرو اگذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط با دو توپ از انجا بگریختند انگاه دو رساله سواران را برای تعاقب شان شتافت و شنیده شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی چهل مردم مقتول و سه فسر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج لما افتاد انتهی عبارت رپورت کماندر نجیف صاحب و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دو آبه چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دو آبه بسبب امن و اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج بمجرد ولیر قلعه های کوتان منندین سکه وغیره را منهدم ساخته بطرف فند و آبه جلند بر معاودت کرده آمد و بهفتم دسمبر کماندر نجیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در کرم نگر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور بسیار بهر و رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه ست بر کشتیها بار کرده از دریای چناب فرستاده در آنزمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا گرم رزم است یکی در پشاور و بزاره دوم اتک بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان و افغانان پنجاب که کرمساحبان از دستمامسوده داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

[illegible]وان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعهٔ ملتان زود مفتوح کرده و خبر آنکه
[illegible] نیز رسید و شیر سنگه که گرگ قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون با پیداری از مهو[illegible]
[illegible]مهور و در ینوقت راجه مهپال پوری که قریب جالندهر است و سربسر کشی[illegible]
بود و شامل بود از فوج لفتنت کارڈن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافت و از قلعهٔ خود
دست بردار شده خود را حوالهٔ بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حملهٔ
[illegible] رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجهٔ دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حمله با عیان شان کوشش نیز در کرده بشد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی و درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجوه بغاوت نوشته است و سوم
دسمبر سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور بدین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار
[illegible]ان او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور [illegible] عهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان عمل آمده
بر قوم [illegible] ملامت میکنند و امیت صاحب که در مقام بازست شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اتک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اجیت سنگه کلیان والهٔ
میدان اکال پلتن سکهان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جرنل لشپا سنگه نزد [illegible]
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصرهٔ قلعهٔ اتک کرده و نیز میگویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر از جان و مال امان شود بحضور حاضر شده [illegible]
[illegible] بود و شش [illegible] معلوم نشد که از ینجا چه جواب رفت الغرض بنابر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
بسرکار انگریزی رجوع گشته و استعفای قصور خود نمایند افسوس که بنام ناعاقبت اندیشانه

بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیها می کنند
و بوقت کار میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و باز در
دسمبر یک حصه فوج بنبئی در ملتان داخل لشکر ویش صاحب گردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار سندهی رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک پلتن
ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایبت صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه
اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود است و بعضی نوشته اند بیست هزار تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن
افواج بنبئی و توپخانها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد
و اکنون فوج انگریزی حائل است در میان فوج شیرسنگه و ملتان لهذا او مدد مولراج
در قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثر بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردیده و مردم در هر گذر و مقام پایاب عبور میکنند آید [illegible] کلان تجارت
و غیره مسدود است کشتیهای غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار [illegible]
و دشواری ازین دریا تا دهلی رسیدند و از انجا آنرا بر شتران و عرابها بار کرده
راه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور بجز جنگ تاریخ سوم ماه مزبور که با شیرسنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چترسنگه بوقوع آمده و چترسنگه
قلعهٔ اتک را محاصره کرده که توپها میزند و ازان ضرر با تمام قلعه نمیرسد مستر هربرت با نهایت
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان گوله باری بر چترسنگه
از اندرون قلعه میکند که هر دم فوج چترسنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی
از کلکته بیانه در سواد [illegible] رونق فرما گردیدند و فوج بنبئی مع توپخانه بالکل تا بهشت دوم

[illegible]یت و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور ست که تا قلعهٔ ملتان بدست افواج انگریزی نخواهد آمد کمانڈر نخیف بهادر بتعاقب شیر سنگه نخواهند گردد و بالفعل شیر سنگه در همو جا[illegible] [illegible]ست که گذر فوج انگریزی در انجا بدشواری خواهد شد و نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب بدین صورت ست

نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب



[illegible]و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاول پور داخل شده [illegible] [illegible]واب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان [illegible] خواهد شد و [illegible] [illegible] دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلٹن انگریزی [illegible] اندرون قلعهٔ ملتان شد منجمله آن در غول است پلٹن بیست و دوم هندوستانی و پنج کمپنی گوره از پلٹن ملکه بسرکردگی کرنیل فرنکس و در غول چپ پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی و پنج کمپنی از پلٹن سی و دوم ملکه زیر حکم برگڈیر مارکهم صاحب و شصتم پلٹن گوره ملکه و پلٹن سوم بمبئی هندوستانی واڈورڈ صاحب بر جائی که قریب شیش محل ست حمله نمودند درین حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقام بهادر غول چپ بر مقام رام تیرته و شیواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان [illegible] اول پیشتر رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمودند از انجا در [illegible] [illegible]ه در انجا بر سانول سنگه پدر مولراج ست بلا مزاحمت در رسیدند چون فوج قلیل سرکا[illegible]

قریب مسجد یکه که در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت
شکافت در انجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند
با ایشان تعرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند
فوج انگریزی بگریخت ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که دران مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان بزیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از رام
غور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند در انجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد [illegible]
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پاس شب رفته باز [illegible]
سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانه غنیم از افتادن گلولهای توپ دو بار آتش درگرفت و بوقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون نزد مهاراجه
گلولهای آهنی نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین تلنگه از افواج انگریزی میجر کارگدن از شصتم پلتن
تلنگه و انسن کلن صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفتننت تیک سیند صاحب
از پلتن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از [illegible] لفتننت ملی صاحب
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم تلنگه و لفتننت
کرنیل بنسن صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین بکدوکل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفتننت نل صاحب انجنیر و سه گوره از پلتن دهم تلنگه مقتول و
پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در آنجا دمدمه بسته بران لفتننت
ناسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف تفنگ بند و قها بکدیگر خالی میکردند سکهان
میخواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی نقبها
را بر فاصله هشتاد گز میزدند و از ضرب گلولها دیوار قلعه رخنها می نمودند و از ین طرف

و ازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف بدین زیرا که در قلعه
توپ اندازان کم بودند یکس کا . دوازده کس میکرد . از گلوله های ایطرف اندر قلعه
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیرسنگه بود در پنج حصه منقسم است یک لشکر
زیر حکم ... هیوکل صاحب در مقام کاهلیه دوم بسرکردگی جنرل کیل صاحب از کاهلیه
بر اندک فاصله سوم لشکر گنده نجیب بهادر در موضع چتولیه چهارم تابع برکیدیر ... صاحب
... نجم ... ست پنجم لشکر برکدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
بجهت عبور معسکر انگریزی بدین استواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چترسنگه نوشت که بهجر
لارنس را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض نوبی بهائی بر اکه
بو خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
ایران گردید و انچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند ... سلح خانه کلان بقلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت ... بدین
مکان ... مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار کروه رفته جنرل وش ... آنمرد
بم گوله اندازی که او شست ... بم را در ان سلح خانه زده بود انعام داد ... سه صد
اشرفی افسر او بدو بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همه سلح خانه
پریدند و سوای آن سیصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه نه هزار
من باروت و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع شده و سوای
آن روز دیگر در کوتهٔ غلهٔ قلعه از گوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی هم تمام شب
ماند و چون روغن کاو و روغن چراغ در آن گدام بسیار بود لهذا روشنی تا بدور رفت و تا کره
معلوم میشد بالجمله دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضهٔ افواج انگریزی در آمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و هندو سنگه سردار که اکنو صاحب را از دست خود کشته بود قتل
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و
سامان و اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و دیگر
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوخت و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا انوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار
کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما نکند او را نظربند داریم
تا در قلعه اتک رفته پناه نگیرد چتر سنگه در جواب آن به دوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود که او را صاحبان مذکور بجان او زهر دهانیده کشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بخوف و خطر شده در پشاور ... گاوکشی کردند و در مقام [illegible]
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی آنست که سکهان صوبه پشاور [illegible]
داده اند بدین شرط که او مدد شان کند و سر هنری لارنس دوم جنوری از بمبئی در سنده
وارد شده در بهاولپور رسیده دو روز مقام کرده بتاریخ ششم فیروزپور رسیده ملازمت
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت نونهال سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمتش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب مطلوب معروضات
شما اینست که دیوانجیو خود را تفویض سرکار انگریزی کرده دهند و بدست نامبرده نشان

ایشان سفید بود تا معلوم کنند که دارنده او ایلچی ست و دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعه اتک بران متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنل سرلارنس در لاهور رسیده با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر جنرال بهادر که مورخه هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در چهاونیها برای تهنیت این فتح شلک
شود یازده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت داشت بعد فروخت خیمه و خرگاه وغیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و نقبی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزدیکتر برده
بودند که مردم قلعه نقب زن را دیده بروی تفنگ سر کردند مگر محفوظ ماندو افغانان همراهی
دوست محمد خان بر قلعه اتک بسبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بر ننگ و ناموس سکهه
دست اندازی کردند هرچند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند ازینجا ثابت شد که درمیان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
شده [illegible] فوج انگریزی [illegible] بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سرکرنل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
[illegible] [illegible] شد [illegible] فوج [illegible] سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
باریزیدنتی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ
چلیان ست بسبب کثرت بارش تهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیدند لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته سی و چهل توپها
را میخ زده بیکار کردند و چند هزار را از سکهان کشتند و هفت کس سکه زخمی را در دار الشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب تر بقلعه ملتان شده اند که سنگی و یا خشتی که

از فصیل قلعه می ریزند بر پای سپاهیان می افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان
خود را حواله ایجرائد ورد صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که یکی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ
این شد که بسبب نفهمیدن کام افسر خود دران معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده ایستاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از اطراف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کردند ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زادهای شیر سنگه
کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا قبول
شرائط جان بخشی خود را حواله ویش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را گشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام کلکته جاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هر گاه از گلهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را [illegible] کار انگریزی کرد و حکم شد که در
تمام کمپنهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و بعمر قریب
پنج سال بود حاضر شده بحضور ویش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهادند و پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

بیان سپرد کردن دیوان مولراج خود را به سرکار انگریزی

و قریب دو هزار مردم همیر و بنگاه پس بعد مولراج بسواری هپ برفاقت چند رساله از
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت کمپ پلتن گوره با دو پلتن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور کردیدند تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تاهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش تا سی فت
عمیق است مگر از صدمات گلولها جابجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه مینمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تامقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هرگاه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
همبر کرده در کمپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب دش صاحب در خیمه
فرود گردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیمند و
تاکید است که کسی سپاهی پهره واله در زنانهٔ او رفتن نیابد و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان اتک خصوصاً قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع تعدی و جفا نموده ملک را ویران کردند و لاش اگنیو
صاحب و اندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی **نظم** مولراج چو شد منهزم و بی زر و بی زر شد
منصوری و اقبال انگریز شد ✤ تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم ✤ او با دل
من گفت که ملتان مسخر شد ✤ تاریخ تعمیه بسال هجری ایضاً از صاحب مذکور **نظم**

چو شد مفتوح قلعهٔ سخت ملتان + واندر قید شد ملراج نادان + زبهر گوهر تاریخ بحر سی
دل من شد به بحر فکر غلطان + شکستم فرق وبا دیوان ملراج + بدل گفتم مبارک فتح
ملتان + و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت وگلاب سنگه خواهش
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و کنکم صاحب بخبر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد مرگویند
گلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده ارادهٔ امداد افواج سرکاری نمود ولفتنت بوی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه درآمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کنپ کمند رنچیف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز رجعت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف ست که همراه شیر سنگه مردم بسیار لیکن هیجده
هزار سپاهی جنگیست و پنجاه دتوپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف یکهزار و دوصد سپاهی کشته و دوچند آن مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند وانچه باقیند خواهان صلحند
زیراکه شنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت بوی صاحب مذکور میگفت که ما را
حریف ضرری نرسانید نقشه مهر نواب گورنر جنرال بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند



پلتن و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمهٔ عظیم برداشته است برای درستی
سامان وهم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن ... گاه مامور گردید
ونواب گورنر جنرال از راه مزید قدردانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال واسباب نقد که

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است برافواج متعینه آن که شریک جنگ بوده‌اند به حسب
مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است مردم را دادن
میسر ده لک روپیه و اسپ نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسین
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور برآورده دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان پیوسته
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازهٔ قلعه آویزان کرده‌اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشتهٔ این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قضا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل مایان قصور مولراج [illegible] دست
نابرده‌اند اگر این امر راست شد مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری دربار مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ولر صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه پشمینه یافتند و در بعض مقام
غله و روغن گاو از وقت ساون مل سنگه فراهم بود و در جای نیل و افیون بسیار بدست آمد
[illegible] چهار لک روپیه مال بسبب پریدن سلاح خانه وغیره مکانات ضایع شد سوی
اسباب مذکور در دارالضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
[illegible] قلعه [illegible] مردم و دواب و اقسام اسباب معمور [illegible]
سه چهار کرور روپیه را اسباب در آن قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اکنون [illegible] صاحب و اندرسین صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده
[illegible] آن [illegible] از قبور [illegible] دیدند و چون [illegible] حال [illegible] شان معلوم شد باز کفن از
[illegible] سه لک روپیه نیز برآمده و دوش صاحب [illegible]
باز [illegible] ملاقات با مولراج [illegible] کردند و حکم شد که تا اخراج کل بار و دار قلعه [illegible]

و عیال مولراج را از قلعه بیرون نبرند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جا بجا برون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می برآید و از نزد یک کس که از قلعه بیرون میرفت نقد
هفت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی پهره بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرف
نمودند روزی اڈورڈ صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید وش صاحب آنرا بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که دران نسخه جهت دفع هر قسم
تپ هست حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدری
قد دراز بقدر پنج فت و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پهیکا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مکر زمخت و عبوس صاحب غیرت و حیا وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر یابوی خوبصورت سوار و بر زین یابو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر
او بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر هیچر صاحب بر دست راست
او بودند و بظاهر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریزیه بنظر خشم میدید ولیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیرسنگه از دریای جهلم عبور کرده در مقام منزیاباد مقیم
است ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب را
بهر جانب جمع کردند و بی بیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماندند و این هم میگفتند
که شیرسنگه اول بر امرتسر و جلندهر تاخت خواهد کرد و کمانڈر انچیف به تعاقب و سرکردگی
و جنرل وش برای کمک کمانڈر انچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم [illegible] فوج کمانڈر انچیف

فوج کمنڈر نجیف از جلیان واله روانه شده قریب به بسوری رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلتن گوره و چهار پلتن هندوستانی و یک رساله سواران و یک ترپ توپخانه از ان
اسپی و یک توپخانه موجود است و رساله چهارم بر کناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکند که از معبر کنگرناشا دره که از وزیرآباد تا امرت سر رفته است و دیوان
مولراج را بعد بردن در لاهور در گوبندگره فرود کنانیدند و از لشکر شیرسنکه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاه و بازاری فراهم است روزی شیرسنکه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کمندر نجیف را شکست دادیم و غالب
آمدیم لهذا فوج ملتان محاصره آن گذاشته برای کمک کمندر نجیف آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیرسنکه رفته بودند بیان حال فتح شدن
قلعه ملتان در سرکار انگریزی نمودند و او بلا در لشکرش افتاده و دو پلتن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فروری میجر لارنس که نزد شیرسنکه نظربند بودند با جازتش اول در لاهور آمدند بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیرسنکه آمده
و بعضی ایشان از ایلچی گری شیرسنکه انکار کردند و بعد نهم فروری کوچ افواج کرده
از سعدالله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کمندر نجیف بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج اسباب و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمودند که در یک خیمه دو دو صاحب بوده اسباب و مردم
[illegible] کم کنند چنانچه بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر کرده و نیز حکم شد که هر سپاهی
از رسد کوچ آذوقه یک روزه همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فروری لشکرها روی صاحب [illegible]
[illegible] کمندر نجیف بهادر رسید در ین تاریخ ارکهم صاحب جهل کشتی را بقبض خود در آوردند
بتاریخ [illegible] کوچ لشکر کمندر نجیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان آن

و فوج شیر سنگه بقدر شش میل ماند و فوج شیر سنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
هارکیم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کنپ کمندر چیف شد الغرض تا تاریخ هیجدهم
ماه مذکور در لشکر کمندر چیف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و همراه لارنس صاحب دیگر
رخصت یکهفته گرفته در لشکر کمندر چیف آمد و شیر سنگه خریطه خطوط ڈاک که مردم او غارت کرده بود
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه کلان مولراج برآمده بود
اینست طلا ۱۲ تار کنگن مرصع یکزوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه مالای مروارید سه سلک
کنار قیمتی یکعدد و در شهر ملتان نه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و برگری
واگذاشت شهر زری مقرر گردیده است و جنرل کورٹ لیند صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و هیجدهم فبروری قبایل مولراج را در مکان امیر خان فرستادند و از زرد شاهیان
بسیار مال و اسباب برآمد و محکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شد و قلعه بهرن نیز در قبضه
سرکار درآمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در ان شکست فاحش بر شیر سنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بخصوصیت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمده
جنگ فیمابین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها بر افواج یکدیگر
زدند درین دو خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلٹن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
پولٹکل اجنٹ زخم برداشتند و قریب نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده آنچنان درین رزم و پیکار جان فشانی نمودند که [illegible] و آنقدر [illegible]
و تر د بعض چهل توپ غنیم بدست آمدند و شیر سنگه مع سپاه [illegible] اسباب خود و توپخانه
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او بهر [illegible] گریختند
کمندر چیف با رسالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیر سنگه را از گجرات نیز گریزانیدند

نیز گریزانیدند و افغانان همراهیان را وچهار بار بر دمدمهای کمندر نخیف حمله کردند و هر بار شکست یافته منهزم گردیدند

مضمون اشتهاریکه نواب گورنر جنرل بهادر مورخه ۲۴ فبروری ۱۸۴۹ء از کمپ فیروزپور داده اند اینست

از روی چتهی کمندر نخیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فبروری سنه مذکور غلبه و فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی منتج بفوائد کثیر شد کمندر نخیف مینویسند که دیروز لشکر بارکهم صاحب و دنداس صاحب که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و ما همه همراه گرفته از بکور بطرف شاه دوال کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدیم و بعد دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده زیراکه تا دو از ده کروه اسباب ایشان بوقت گریز میابد یعنی در جای توپها راکذاشتند و در مقامی کولی و بارود را از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط سیصد کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سکه که نزد ایشان شصت توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان و مال بسیار نقصان شد تفصیل آن متلقب خواهم نوشت تمام شد مضمون چتهی کمندر نخیف و از خطوط انگریزی معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح نشدند و سکهان توپهای نقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیاوردند و مردم کمندر نخیف صاحب بهادر [illegible] شده در کمپ خود تشریف آوردند جشن انتظام [illegible] ایشان [illegible] از صغیر و کبیر به شکر و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان شدند

مردم درین سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی شد
شاید در کدام مهم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که سرکردگی درانیان شریک شیرسنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان صف جنگ
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بعدره چهل و سه توپ اعادی بدست آمدند
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن دومیند که سابق بدست
غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته بسه جانب گریخت یک گروه بطرف بهر و دیگر بجانب جهلم رفت و
لشکر جنرل گلبرث بطرف دینگی و کرنیل صاحب بطرف بهر نهضت نمود و سردار چترسنگه
که درین معرکه بود زخمی شد



نقشه جنگگاه هرات



و میجر سکوت صاحب انجینیر بینی قلعه ملتان را بازآراسته می کنند که جنگی کرده و مکانات آنها را از سرنگها
می پرانند و انبار خاک را بر دو سه شهر و قلعه راصاف و رخنهای بزرگ را که بضربات گلولهای توپ کلان
شده بودند بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و پلتن هندوستانی مردم دران قلعه
خواهند نشاند و رام سنکه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند در پای کمند تحنیف بهادر
زخمی خفیف رسیده اخبارنویس چلیان نوشته که دوست محمد خان سردار یوسفزیان
پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چترسنکه هشت هزار روپیه بخان
مذکور فرستاده است و نراین سنکه سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار
کرده در لاهور رسانیدند و پابجولان کردند و اکنون که نزد سکهان غیر توپ باقی نمانده است
بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد جنگ میدارند و میگویند که نزد ما توپ نیست تا شمشیر
خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع
سرکشان و همراهیان لشکر سکهان نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان
باید که رفاقت سکهان را گذاشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی درین وقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خانه خود ها در
عمل سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد جاگیر بحال روانی
ایشان خواهد گردید بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری رسانند
و بیستم فبروری دیوان مولراج را بر بیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر بر فیل سوار کرده
در مکان بی بی چند کنور فرود کنانیدند و از پیشتر در آن مکان بند و بست پهره گوره های لاتی
بود و بملاحظه کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته بعد چیزی ملاقات و شنود کرده
برای دیدن گلاب سنکه پسر چترسنکه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری
عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنج هزار روپیه را جاگیر دیگر عنایت شد بیست و هشتم
مارچ سردار چترسنکه و شیر سنکه و دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر گلبرت صاحب بهادر در جنب

گورنر جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل گلبرث صاحب که در تعاقب سرداران سکهان گریختگان رفته بود محنت شان ثمرۀ خوب داد که سرداران مذکور تنگ شده خود را حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب دادن هر قضا کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بست و دو توپ را که داشتند حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشان را و لفتنت بوی صاحب و لفتنت هربرث و مستر طامسین و بی بی ایشان را که در پشتر رها کرده در لشکر انگریزی بحافظت تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل گلبرث تعاقب دوست محمد خان که چند روز دران اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان درۀ خیبر که طامع و زر دوستند بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست و اکنون که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان کرم کیشان برای تجویز جهاونیهای افواج انگریزی بجانب بسیار دریای جهلم زمین را پیمایش می کنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمانڈر انچیف ایما فرمودند که هنوز جنگ قائم است و فساد برپاست و تمام پنجاب آنوقت خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان و افغانان کابل که برای مدد سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب و مستاصل کرده شوند بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اتک و پشاور برای خارج کردن افغانان روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر بمجرد داخل شدن لشکر جنرل گلبرث از پشاور در گریخت و بسیار زر زنجیر پای داده صحیح و سالم بدر رفت و نیز بموجب حکم نواب گورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان در جهاونیهای کلان شلکهای تهنیت سر شدند و اکنون منظور اهالیان سرکار انگریزی آنست

آنست که بر حسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارد هاردنگ گورنر جنرل بهادر
درمیان بین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند کرد
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
گردد لهذا به لفتنت گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین چهار
کس مددگار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خود ها را حواله
سرکار نمودند و سر نفر یکروپیه یافتند و خبرست که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از انجا بهندوستان و پانصد قیدی ملتان را که دران اکثر اکالی و هندوستانی
و فقرا اند در فیروزپور آوردند حساب خراج اضلاع پنجاب بموجب لیست بنیه

دیوان دینا ناته در دربار لاهور

ملتان	دوآبه باری	دوآبه رچنا	دوآبه جچ	دوآبه سندساگر
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک
پشاور	هزاره	دیره غازی	دیره اسمعیل خان	جاگیرها وغیره
[illegible] لک	[illegible]	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک

میزان کل یک کرور [illegible] لک یعنی یک کرور و هفتاد لک و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه ست و هر با شندگان شهر
ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکیدست و بر اهلکاران تاکید رسیده کسانیکه
از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که
در ۱۷۴۶ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هندوستانی را که قواعد
نمیدانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصیان جهاز و غیره
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از جنگ پلاسی

که در عهد نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره و هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۶۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۶۹ گوره گولنداز ۷ هم هندوستانی
ترک سوار ۱۲۶۰ هندوستانی سپاهی ۱۲۰۴۸ جمع کل ۱۰۷۳۵ و در سنه ۱۸۱۷ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۲۰۹۱۴ بودند و در جنگ برما دو
پلتن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک بهادر
سه رساله دراگون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج بود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و سیجده پلتن هندوستانی
بودند و بالفعل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و سیجده پلتن هندوستانی برای جنگ با
سکهان دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سوای شمار افواج
مذکوره هزارها صاحبان از لفتنت تا کرنل و جنرل هستند که با تدبیر و بهادری جنگ میکنند و
جنگ کنانند و گویند رعایای پنجاب خصوصا مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بمداخلت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر مذکور از بام های
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در انجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
گل افشانی کردند و بتصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان با آواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام ما را میسر خواهد شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چترسنگه و دیگر سرداران را بقصد [illegible] در فیروزپور
از دریای چناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
خواهد شد لهذا یک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد گردید سر دفتر
کونسلیان سرهنری لارنس بهادر به درماهه هفت هزار روپیه و دو صاحب دیگر هر یکی به

بر ماهی چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان [illegible]
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبکه در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نورالدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر اکنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیراکه او قاتل صاحب مذکور را فیل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با
افواج قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی را که صاحبان
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و هم از دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکه مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدر رفتند

نقل خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹ع

از کمپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

کردند مگر افواج سرکار نه کو شکستهای متواتر یافته بسیاری از آن مقتول کردیدند و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ اخیر آن طرف ستلج عبور نمود قصد لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیما بین سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بران همه قول و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهد شکنی کرده شرائط عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه نعلبندی که دران مندرج بود ادا نکردند و نیز قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بود نداد ند و علاوه سکهان و سرداران ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمه خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند بیوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز منظور خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست بر داشتن سرکار نه کور از ملک پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری باید کرد تا بران سرکشان آنجا را که از سرداران خود میترسند مطیع و منقاد خود سازند بنا بران نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بمهاراجه موصوف بلطف و ترحم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار نجنگیدند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت و با این احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا در امری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سرداران که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعه ها و قلعچه ها که در ملک پنجاب مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آن چنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل مردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریز را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار رهند گور
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
اینملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درینصورت باز توقع ترحم و
مهربانی این سرکار درباره خود ندارد بل سزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار حسب الحکم
نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب بهادر سکرتری
گورنمنٹ آف انڈیا جاری گردید

تعداد رعایا و آمدنی سالانه ممالک هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هرجا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکار انگریزیست	[illegible] کرور	[illegible] کرور	قریب دو لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب و رعایا وغیره	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
ملک برما که آنرا آوا نیز گویند	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد لکه	یک لکه و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	سابق هفتاد هزار سپاه بود [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible] کرور [illegible] هزار و [illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک مردم	میزان کل ۲۳۲۶۲۵۶۷۹ یعنی [illegible] کرور و [illegible] لک و بست و پنج هزار و ششصد و هفتاد و نه	

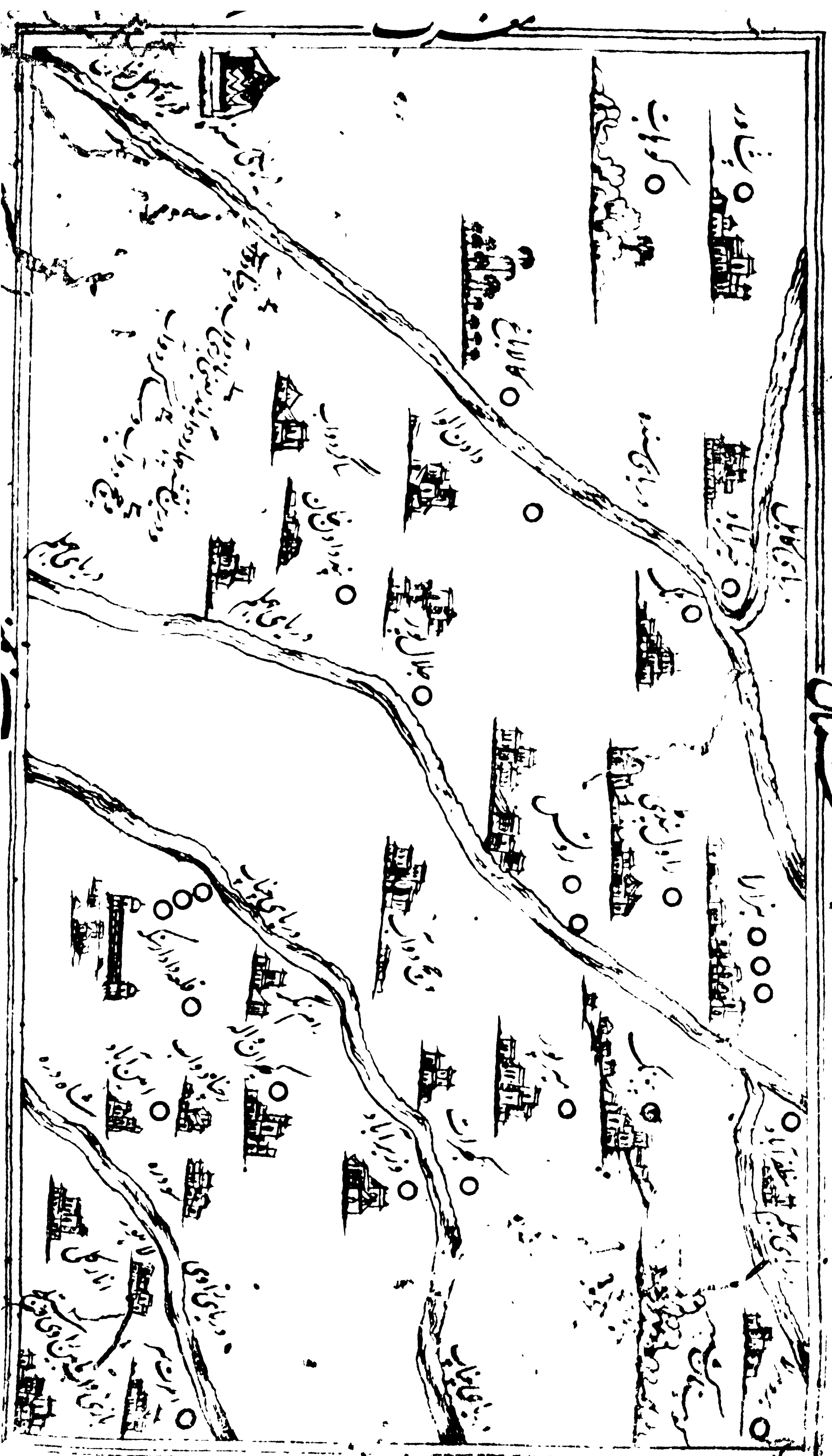
در بیان شمهٔ از حال مهاراجه رنجیت سنکه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن
او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنکه مذکور در سنه ۱۸۰۴ع بر اضلاع افغانستان
که بر کنارهٔ جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا
متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بود از تخویف و تطمیع مطیع حکومت
لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل
ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چارلس مٹکف بعهدهٔ سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن
عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنکه بر عهدنامه
دستخط نمیکرد و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد میان دو سرکار
غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود پس ازان زمان تا آخر عمر خود باوجود
اغوای همراهیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جادهٔ مستقیم دوستی و [illegible]
تهمت با این سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله آن بیست و پنج هزار فوج خود
را بنسبت دیگر سپاه زاید تنخواه داده آنهارا قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

میکنانید و بجمله این بیست و پنجهزار سوار و گوله انداز بوده نمود و کلیه توپ خانه و تفنگ [illegible]
فرانسیس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد نزد او بود و مرد پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان کوه کش [illegible]
تنخواه نقد زمین داده بود و در سنه ۱۸۱۸ء صوبه ملتان و پشاور و در سنه ۱۸۱۹ء کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در سنه ۱۸۳۸ء با لارڈ ولیم بنٹنگ گورنر سابق هندوستان با کمال شان
و شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هر دو سرکار بسیار افزود حتی که
بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در سنه ۱۸۳۹ء بعمر پنجاه و هفت سال شد بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقهٔ ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد بمرتبهٔ
اورا حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده و در خصائل او صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مهلکه نمیکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود ساخته داشت احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد گو قادر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از وی خطا هم واقع میشد بسبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در اسباب حکومت او راه نمییافت و دلیل بر [illegible]
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشی همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند و تحسین [illegible]

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت که مجرم را بعقوبت شدید از کمال بیرحمی قطع اعضا و مُثله کردن [illegible] گشت و بیاور را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچه مختل [illegible] داشت مگر بنسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود و در وقت فوت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار او قریب دوازده کرور روپیه را نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بنام او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب خواهش او نمیشد و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بودند حد شمالی ملک او ملصق بکوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل با دامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه [illegible]



و آبادی ملک او در زمین برابر و هموار بنسبت کوهستان بسیار است [illegible] اطراف این پنج دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز [illegible] اند یکی را دوابه باری گویند و دوم را دوآبه رچنا و سوم را دوآبه چج و چهارم را دوآبه سندساگر نامند



خاتمه تقریظ ... مالک کشور ملک اقلیم سخنوری آفتاب برج معنی‌پروری فاتح ... کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فن مقبول بارگاه لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مدظله العالی

به نستعین نیزه‌بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحه توحید مالک الملکی ست که بسیاست
قهرمانیش از ازلی تا ابد سر بر خط فرمان نهاده و علم‌اندازی خامه در بیدای ناپیداکنار تمجید
جهان‌آفرینی که از سطوت سلطانیش هرکه و مه تن برضا و تسلیم در داده حکم‌اندازان فهم و فراست
در معرکه ادراک کنه ذاتش مجو تیر بتاریکی زدن و ناوک‌زنان عقل و کیاست از دعوی محال
جعبه معاشش در خانه کمان گوشه گزیدن ع تا علم صبح برافراخته سرخ شفق این
ساخته ماه نوست از پی یکانه اش تیغ هلالی ز سلح خانه اش اقتضای بلیغ قضا
بدست مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورده و تبلیغ الاحکام
واجب الانقیاد بزبان شاه گویندگان سپرده که بی‌زبانان از حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش
بطغرای و ما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم التمنای و لکن رسول الله
و خاتم النبیین مکمل ع چو منکر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب مذهب سلمان
بود مور رهگذارش سکندر جاه و هر آیینه دارش جانشینان مسند مملکتش تیغ انتقام
بخون دشمنان اسلام خوابانده و نانبان سجاده خلافتش ترکین در سینه کافران بیدین
نشانده ع صد تحیات باد بر جانش برهمه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر
سرمه چشم اعتبار برای نظاره بندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد ... چون ستم‌گزار حوادث
زمان همیشه بخون عزیزان خضاب بست و همیشه لشکر دار سفاک دوران مدام دست و گریبان
بمظلومی آنکان ... کتاب کاهی بختیکی مقام دیگر است و نوبتی دهیم صاحب افسر ...

تا آسمان تیغ مهر و تیر زر مهبان آورده چها انگشت حیرت بلب عرض قطع نکرده
سکه یکی را از شاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر بتاراج داد چه روفت یاد کارزار
که نام آوران را کند کارزار و تلون چنان میکند آشکار که اشتداد و رنگی لیل و نهار
و دیگر زیر دست یکی را ظفر دیگر شکست نظیر این حال و مصداق این مقال نتایج و وفرادان لشکر
و مقابله و قشون جدید و محاربه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که تا زمل
جولانگاه معانی قصب السبق ربای محاضر نکته دانی فارس مضمار لدت شهسوار عرصه فطانت
متعد المحیص نثاران سر لشکر جادو نگاران هدف تیر بخطای کلکش عقده های علم و هنر و واشگافی دقایق
فنون تیغ کوشیدنش را جوهر سزاوار مناصب جسیم منشی مولوی عبد الکریم ادامه الله
بالمرادات بلغه اقصی الغایات تصنیف وافی و تنقیح واقعی از بیان انگریزان و اخبار اردو بجای
نگاشت و خالی بود دلش از زائد و نارسا لغب العین همت داشت بملاحظه صدق
بنابراست که خبر از احتمال کذب مبراست هر فقره اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین آنرا
سطورش فوج معنی صف آرا و تا مسطر تربیت کاکل بباد هر تیر اگر بفرض و تقدیر شاخ طوبی قلم کنند
بمقابله تیزی این تحریر تیغش نخواهد برید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ هدف کرده
و دود براعت و رقش نتواند رسید بسکه قصص و حکایات طبایع انسانی را قبول و سرشتها رسید
وقایع و محاربات مجبول است خصوصاً گوشها را آواز کوس این پیکار و هر سامعه مشتاق صدای
طبل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلمرو همت سپهسالار حشم فتوت حاجی حرمین شریفین
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه هرگونه مقصودش بدست و علی قابی آستانش
برتا دولت بهبود در رست باد برای عبرت ناظران از قالب طبع برکشید و منقمصان آثار طوارق
روزگار را [illegible] گردانید و تنک انام هادی برای نام این چند سطر پریشان نگاشت
و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه که ز تالیف و طبع
پسندیده طبع هنر گستر رقم کرد از بهر تاریخ شک که سال هزار و دو صد و شصت و پنج

خاتمه [illegible] لب سخن شیخ محمد عبد الرحمن تخلص [illegible]

زینت افزای خاتمه حیرت نگاه بیدان صحیفه قرطاس تحریر حمد شاهنشاهیست که بحکم حکمش تیغ آسمان
نثال [illegible] فیروزه گون [illegible] لمعه نمایست و تمارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک
صف کشکش آراسته و صفوف آرائی افواج حروف در عرصه کاغذ بترقیم نعت کشورکشائی مست
که دین متینش ناسخ جمله ادیان ست و رواج سکه کلمه اش از زمین تا آسمان اما بعد این
کتابیست عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحه لاهور و ملتان بیان واقع سراجو آمده
ملقب بتاریخ پنجاب تصنیف لطیف مقدمة الجیش بلیغان روزکار و ترصیف نظیف
اسرو فر فصیحان ذی اعتبار نثار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعه فضائل جزیله حاوی
فنون جلیله جناب فیض مآب شعر بر سر طور معانی کلیم مولوی منشی عبد الکریم فیضه
مد ظله که نثرش را با نثره نسبت دادن گردن عدل خردن و خون انصاف ریختن ست
و شهرت انشای دلکشایش در بلاد تیغ و تریخ برای دبیر فلک الجمله همانا کوس سخن
بنام نامیش نواخته اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده
بود زانوی ادب پیشش ته می نمود و امرء القیس جبین ارادت بر آستان فهم رسایش
میسود نقطه که از قلمش چکد برای اعدام اعداکار تیر تفنگ کند و دمی که از خامه اش کشد
سنان سینه مخالفان را آهنگ باد و بالجمله این شاهد مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی بغازه طبع
برروی مالید و به پنجم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۵ هجری بر سعت شده نظارگیان را محو تماشای
خود گردانید عندلیب خامه راقم الحروف محمد عبد الرحمن در قطعه تاریخ فتح این مهم
گرم [illegible] ست **قطعه** چون درین وقت ز تقدیر خدا ... چشمها دیده شکست لاهور به تاریخ
خرد با احسن گفت گردیده شکست لاهور ۱۲۶۵ **ایضا** چو شد پنجاب [illegible] ... [illegible]
برای کمین شد فتح ابواب ... مرتب شد کتاب و افعالش ... لقب شد بهر آن تاریخ پنجاب
بسال بی یا و سر پنجاب برگیر ... که باشد این لقب تاریخ نایاب

	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
		[illegible]	[illegible]	۵۲	۱۰	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
		خود	خود	[illegible]	۱۲	گذرانیدن	[illegible]			[illegible]	[illegible]
	۳	میرفتند	میرفت	″	۲۰	یا بامرم	با			روشنی	روشن
	۶	بنگ	بنگ	۵۴	۱۳	بوو ر	بودند	۸۶	۱۱	مذکور	مذکور کلان
	۳	بصلوبدید	صلاحدید	۵۸	۱۴	[illegible]	ج نقل	۸۷	۳	گورنره	گورنر جنرل
	۵	بسیار	اعلیٰ	۵۹	۶	[illegible]	[illegible]	۸۸	۹	وحواله	وخود با حواله
	ایضا	درسال	سال	۶۴	۲	پچیک	[illegible]	۸۹	۱۱	وروو	[illegible]
					۱۰	سیداری	وسیداری	۹۰	[illegible]	انزیل	انزیل
					۱۲	وقول	قبول	۹۱	۱۴	روپیه	روپیه
		اوژانگ	[illegible]	″	۵	افنا	افغا	۹۲	۱	نبردند	نبرنده
		[illegible]	تنگی	[illegible]	۱۳	تمامی	تمامی افواج	۹۳	۴	شادره	شاه دره
	۹	کپنی	کمپنی	۶۸	۷	نوشند	نشوند	۹۴	۴	خرایطه	شیر سنگه خریطه
	۷	کاربانان	گاڑی بانان	۷۳	۱۳	بدون	گو بدون	″	۸	لپند	لیند
	۱۸	عیدکاه	عیدگاه	۷۵	۷	صوبه وار	صوبه دار	۹۸	۱	نرنگها	سرنگها
	۱	″	″	″	۱۵	نقضی	بعضی	۱۰۱	۱۲	ا	تا
	۳	راکه سنگه	نوپ سنگه	۷۷	۱	هری سنگه	هری سنگ	″	۲۱	هنری	هنری
	۵	مصرجنگ	نصرت جنگ	″	۴	بانه	باخته	۱۰۶	۱	منجمله این	منجمله آن
ایضا	۱۷	دودربان	رودربان	″	۴	مورجال	مورچال				
۲۹	۱۳	ت		″	۵	سرکاری	سرکاری				
۴۹	۹	[illegible]	[illegible]	۸۰	۲	آواز	آوازه				
	۲	خاطر	بپاس خاطر	۸۴	۱	سوم	سوم در مقابله				
				″	″	که	که اکنون				
۲۱		جهت	[illegible]	″	۱۰	جهان	از جهان				